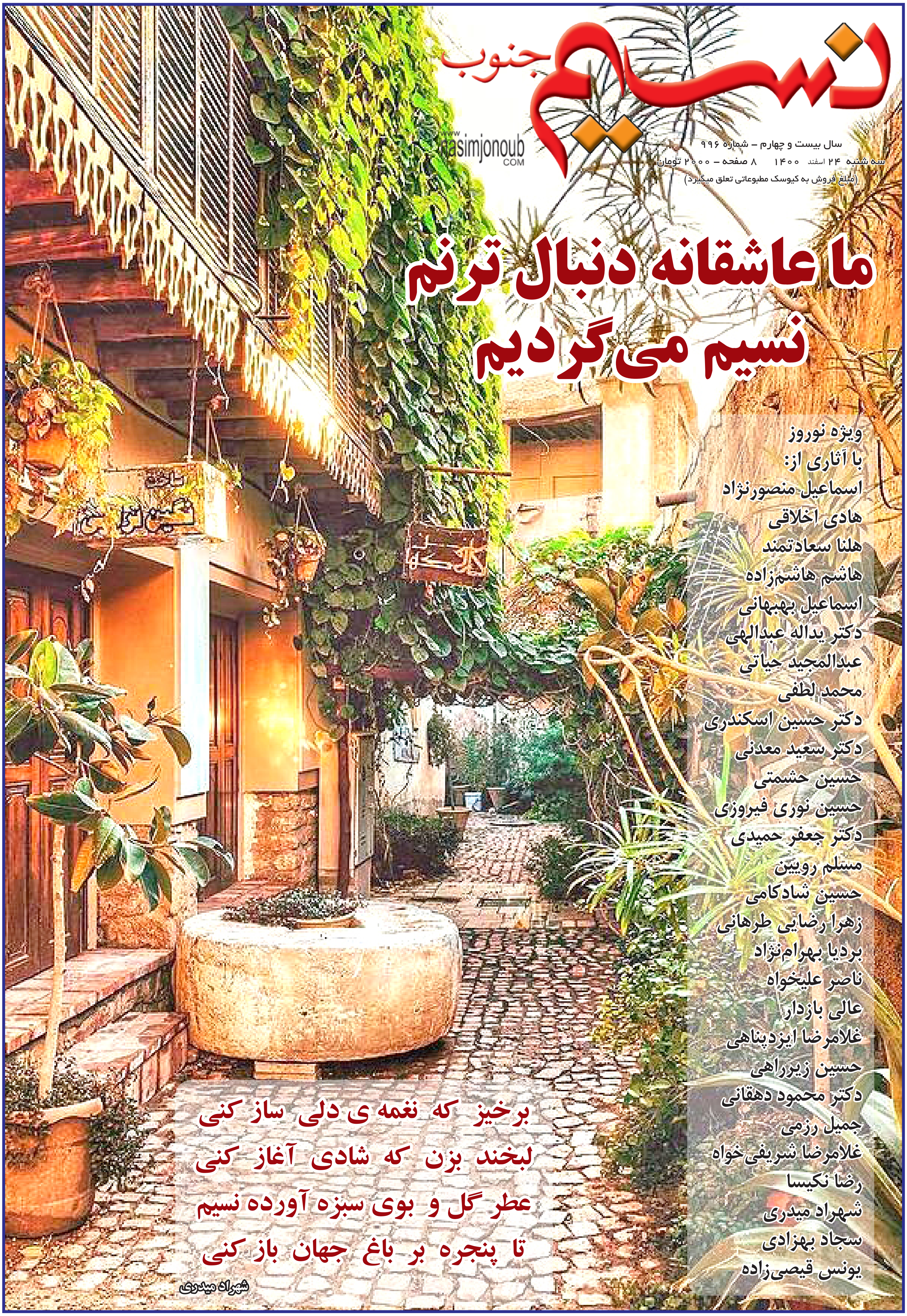
نسیم جنوب

www.nasimjonoub.com

سال بیست و چهارم – شماره ۹۹۶

سه شنبه ۲۴ اسفند ۱۴۰۰ ۸ صفحه – ۲۰۰۰ تومان

(مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق میگیرد)



ما عاشقانه دنبال ترنم نسیم می‌گردیم

ویژه نوروز

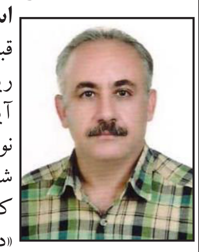
با آثاری از:

اسماعیل منصورنژاد
هادی اخلاقی
هلنا سعادتمند
هاشم هاشم‌زاده
اسماعیل بهبهانی
دکتر یداله عبدالهی
عبدالمجید حیاتی
محمد لطفی
دکتر حسین اسکندری
دکتر سعید معدنی
حسین حشمتی
حسین نوری فیروزی
دکتر جعفر حمیدی
مسلم رویین
حسین شادکامی
زهرا رضایی طرهانی
بردیا بهرام‌نژاد
ناصر علیخواه
عالی بازدار
غلامرضا ایزدپناهی
حسین زیرراهی
دکتر محمود دهقانی
جمیل رزمی
غلامرضا شریفی‌خواه
رضا نکیسا
شهراد میدری
سجاد بهزادی
یونس قیصی‌زاده

برخیز که نغمه ی دلی ساز کنی
لبخند بزن که شادی آغاز کنی
عطر گل و بوی سبزه آورده نسیم
تا پنجره بر باغ جهان باز کنی

شهراد میدری

سال ۱۴۰۰، همان شد که فکر می‌کردیم



اسماعیل منصورنژاد: قبل از این که دولت رییسی بر سرکار آید، تبلیغاتچی‌های نواصولگرایان حرف از شق‌القمر می‌زدند و این که پس از روی کارآمدن «دولت اصولگرا و مردمی»، چه‌ها می‌شود.
تأکید آن‌ها بر روی شعارهایی نخ نما بود که در محدودهٔ «توهمات» قابل تفسیر است. «از برجام بیرون می‌آییم» و «با تکیه بر توانمندی‌های داخلی» و مدیریت «انقلابی» چنین و چنان می‌کنیم، ستون و شاکلهٔ اصلی این «توهمات» بود. و... ده‌ها شعار دیگر در همین محدوده که فقط با پس و پیش کردن الفاظ و واژگان، به صورت ناظر و مخاطب پرتاب می‌شد.
شدت توهمات تا جایی بود که برخی اصولگرایان سنتی نیز می گفتند بهتر است واقع گرا باشید و در دریای خیالات غرق نشوید؛ زیرا جهان بر روی «واقعیت» و واقع گرایی استوار است و هر کسی این قانون را نادیده بگیرد، نه تنها از پس حل مشکلات برنمی آید، بلکه مشکلات را بیشتر هم خواهد کرد.
افزایش ناگهانی قیمت‌ها، کاهش روزافزون ارزش پول ملی و افزایش تورم در حوزهٔ اقتصاد، به کار گماشتن افراد گمنام و ناتوان و شعارزده بر سر وزارتخانه‌ها و... ناتوانی در پاسخ به مطالبات افکار عمومی و... تلاش برای تصویب قوانین تنگ‌نظرانه و خلق‌الساعه و بدون مطالعه در حوزه فرهنگ و اقتصاد توسط مجلس اصولگرا، تنها بخشی از پیامدهای دولت و مجلسی بود که می‌پنداشتند با «شعار» می‌توان با واقعیت‌های اقتصادی و فرهنگی ایران و جهان روبه‌رو شد. اگر به واقعیت‌ها توجه نکنند، سال ۱۴۰۱ نیز باید همچنان شاهد به بارآمدن خرابی توسط شعارزدگان باشیم. چنین مباد.

امید به شکوفایی و رشد

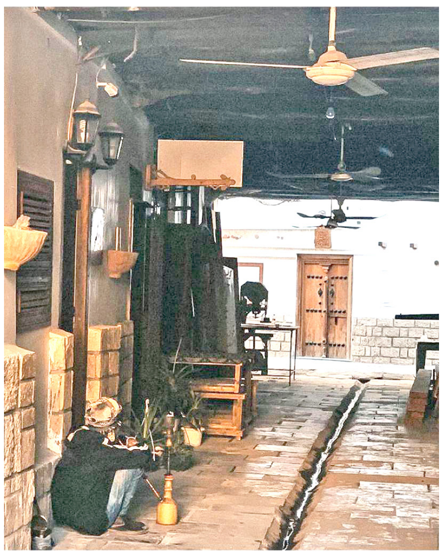


هلنا سعادتمند: سالی که گذشت را از هر جنبه‌ای که بخواهیم بررسی کنیم، نمی توان گفت سال خوبی بوده است. افزایش و همه گیری ویروس کرونا، وجود تحریم‌ها، تورم، بیکاری و گرانی‌های سرسام آور باعث نومیدی مردم، مخصوصا در بین جوانان شد. ویروس منحوس کرونا که باعث گردید مردم از طرفی داغدار از دست دادن عزیزان‌شان باشند و از طرفی دیگر شاهد تعطیلی بسیاری از مشاغل و کسب کار خود، زندگی‌شان هم از بعد روانی و هم از بعد اقتصادی تحت الشعاع قرار گرفت. سالی که گذشت وفور خودکشی و دیگرکشی‌های فجیع را شاهد بودیم.
در این بین این حکومت است که با تصمیم گیری‌های صحیح می تواند گره گشا باشد. اما با توجه به مشکلات فراوان اقتصادی، وقتی مردم نمایندگانشان را دیدند که چگونه بحث بر سر اجرای طرح صیانت می کنند، فهمیدند که از اینان نیز آبی گرم نمی شود. فکر می کنم سالی که سپری شد هرگز از حافظه مردم پاک نخواهد شد.
ولی مردم ما همواره ثابت کرده‌اند، با وجود همه این مشکلات سرانجام صبح امید طلوع می کند.
گردش چرخ روزگار در همین آمد و شدها معنا می گیرد و امیدوارم در شروع سال جدید که هم زمان با آغاز قرن جدید نیز، می باشد، خورشید آگاهی ابرهای تیره و تار را کنار زده تا بار دیگر شاهد شکوفایی و رشد در همه جوانب زندگی مردم باشیم.

و آغاز می کنیم همان راه آمده را رفته را دوباره را

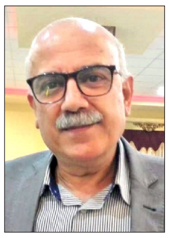


هادی اخلاقی: این سال نیست نیز چون سالهای پیش تر مثل باد آمد و مثل باد گذشت. باد زشتی که چشمها را پر از خاک کرد و اشک آورد. این سال که بگذرد و تمام شود قرن تمام می شود. یک قرن، صد سال. ۳۶۵۶۰ روز ۸۷۷۴۴۰ ساعت ۵۲۶۴۶۴۰۰ دقیقه و گذشت با آرزوهای بسیار بی شمار به بار نشسته یا بر باد رفته و صد سال گذشت. و اینک ماییم در آستانه سال نو، قرنی نو با آرزوهای مانده، کهنه در خاک کاشته و قد نیافراشته و این آرزوها مانده است از دیروز و دیرباز گرد و خاک گرفته در خمره ای یا صندوقچه ای یا لای کلماتِ کتابی دفتری روزنامه‌ای و یا ورد زبانی رمقِ دستَ و پای و تنی. و یا در پستوی دلی نهان شده امَا رها نکرده.
فراموش نشده، زنده تا در هر کور سوی نوری برون افتد از پرده به امیدی که به بار بنشیند و باز روزی سالی آرزوهای دیرینه، کهنه.
درست مثل آفتاب / که روشنایی صبح را / روشن مثل پرنده / که آزادی را، / بی کم و کاست مثل انتظار / که ثانیه شمار ساعت را، / می بینی؟! / من می شناسم ات، / مثل سپیده دم که خواب نوشین را، مثل رود که / رفتن بی سئوالش را
و این چنین منِ ایرانی مثل رود مثل آفتاب قرنی را شروع کردیَم به پایان می‌بریم و آغاز می کنیم همان راه آمده را رفته را دوباره ر، دوباره راه را، با همان آرزوها استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. اصولی که صد سال نه هزاران سال بر آن استوار مانده، مانده‌ایم. امروز رویاهای من همان رویاها و دغدغه هایم همان دغدغه های آن ایرانی است که صد سال پیش در ایران پر تلاطم پایان دردآور ترین سلسله های این سرزمینَ، قاجار ننگ آور، پیله بسته بود.
به این آخرین روزهای سالِ پایانی قرن که می نگرم اولین روزهای سال آغازینَ قرن را به یاد می‌آورم که ایران زخم خورده تکه پاره شده از دندان تیز همسایه شمالی چگونه اسیر جهان گستری فکری و قدرت هایی بود که ایران عزیز ما را ضعیف و ذلیل می خواستند و هنوز هم و اینک باز در فرجام دوباره برجام، در میانه تهاجمی ننگین به همسایه ای و ملتی دگر، برای جستن راهی به خباثت، در واپسین روزهای قرن، دوباره زوزه گرگان خواب در چشم ترم می شکند.
چگونه در آخرین روزهای قرن به جمهوریت و حق تعیین سرنوشت ملتی فکر می‌کنم که در سالی که گذشت به خواست چند تن محدود، حق انتخاب ملتی محدودتر گشت. ملتی که یک قرن برای احقاق حق انتخاب سرنوشت خویش مبارزه ها کرده بود.
از این ها شباهت ها گفتن سخت نیست، کم نیست. هرچند که مهم است. مهم باشد. مهم تر اما آن ایرانی است که در هزار توی گرفتاری هایش و دغدغه های بی پایانش باز دغدغه مند است. باز امیدوار است. امید دارد. هرچند این امید در گذر این روزگار و با این همه درد و سختی و رنج و گرفتاری و دلتنگی و سفره کم بضاعت تر شده اش، کم رنگ تر شده باشد.
برای من اما مثل هر کس دیگر، این سال مجموعه‌ای از خوشی ها و ناخوشی ها، خنده ها و اشک ها و شکست‌ها و موفقیت‌ها بوده است. مهمترین این دردها، قصه پر کشیدن عزیزانی چون زنده یادان رضایی و احمدی و پوربهی بود که بودنشان امید می آفرید و حضور و وجودشان به جهان کوچک من طعم تازگی می بخشیدند. از این بین مرگ دوستی دیرینه، که در هنگام نوشتن این متن خبرش را دوست دیگری داد تاریکم کرد.
فراز شعر استان برای همیشه مهمان ماه شد.
فراز، قصه دلنشین سی سال دوستی بود. و شعر که همیشه برایم طعم فراز می داد.
چه شبها که بر قبر شایان، با هم می نشستیم و او بلند می خواند و آرام می گریست
بگو در ماه / در ماه خاکم کنند
و فراز رفت تا قصه تلخ این سال، تلخ، تلخ، تلخ تر شود.
و دیگر سرنوشت شوم دختران سرزمینم بود که یک به یک به دستان آنان که می بایست پناهگاه شان باشند سر بریده شدند تا قطعه قطعه کردن فرزندانی به دست پدر و مادر در قلب پایتخت و یا کشتن پدر و مادری زجر فرزند کشیده به دست پسر و کشتن مادری به خواست دختر در یکی از کوچه های این شهر که روح ها خراشید و چهره ایران را مکدر کرد و بسیار دغدغه مندان این ملک



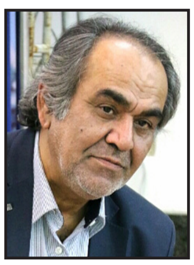
و ملت را به پرسش و پاسخ واداشت که به کجا؟
از مرگ و کرونا و پیک های دردآورش که بگذریم خستگی انتخاباتی بی رمق و معلوم و همفکرانی که برخلاف همیشه ناگزیر و خسته و ناامید و بی هیچ برنامه‌ای برای برون رفت از آن چه رقیب برایش می خواست و خواسته بود مجبور به عزلت نشینی شدند به امید آن که شاید حاکمیت در فرصتی دوباره دگر بار روزنه‌ای بگشاید.
دیگر بازنشستگی های اجباری تعدادی از کسانی بود که پیامد آن انتخابات و تغییر دولت، ناچار عطای خدمت بخشیدند. مدیران و مسئولانی خوشنام مانند حسن ابراهیمی، عباس جمشیدی، غلامرضا مهرجو، محمد حسینی و... از جمله این هزاران کسی بودند که بر من حق معلمی و برادری داشتند و الگویی برای مجموعه استانداری و فرمانداری های این استان به شمار می رفتند.
در بین این همه واقعیت تلخ و رویدادهای ناگوار و ناخوشایند آن چه امیدی برمی افروخت امید خدمتی کوچک به قدر نشاندن لبخندی بر لبی بود و بس. ان شاالله که چنین اتفاق افتاده باشد. دگر آن چه مایه خوشحالی و امیدی برای بودن و ماندن و روزهای نیامده شد آغاز انتشار کتاب‌هایی بود که چندین سال چاپشان را به تعویق انداخته بودم. مهمتر نوشتن و تکمیل چند کار تحقیقی و تاریخی بود که در همین روزها به لطف الهی به سرانجام رسید. و شاید و حتماً آن چه برای شخص من اتفاق افتاد و خوشحال ترم کرد چاپ نخستین رمان پسرم مهراب به نام «من آقای ایکس هستم» بود که آن را در ۱۳ سالگی نوشته و قول چاپش را دو سال پیش داده بودم و تقصیر تاخیرش از من بود. خوشحالی از آن جهت و امید که قلمش همچون صاحبان راستین قلم این مرز بوم راهی به سوی آگاهی، آزادی و پیروزی بگشاید ان شاا... .

آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت



هاشم هاشم‌زاده: شاید بتوان قاطعانه ادعا نمود که مهمترین اتفاق سال ۱۴۰۰ اتفاق و اتحادی بود که به شکلی بسیار برنامه ریزی شده در بخش‌هائی از لایه‌ها، اقشار و طبقات اجتماعی جهت پیگیری خواست‌های صنفی بحق و پایمال شده‌شان متجلی شد.
در این میان، سهم دو گروه بسیار چشمگیر و برجسته و نشانگر بحق بودن مطالبات آنان از یکسو و تداوم مبارزات صنفی آنان از دیگرسو بود: بازنشستگان و معلمین.
می‌دانیم که نخستین گام جهت موفقیت یک گروه صنفی، اتحاد تمامی اعضاء حول درخواست صنفی آن گروه است. این مهم در سال ۱۴۰۰ به صورتی بارز در تجمعات هر دو گروه دیده شد. هرچند ثمر بخشی آنی و نه زمان بر این گونه مطالبات صنفی گروهی، همواره مورد توجه جدی تمامی اعضاء قرار دارد، ولی نکته مهم، وجود منظم این مطالبات و حضور منضبط و حداکثری افراد تشکیل دهنده بر پایه اتحاد می‌باشد، امری که در رابطه با معلمین، با تاریخ ۸۰ ساله اخیر کشور عجین شده است. به سروده حافظ شیراز:
حسنت به اتفاق ملاحت جهان گرفت
آری به اتفاق جهان می توان گرفت.

۱۴۰۰ سال سختی و مشقت و رنج و... کمی هم امید



اسماعیل بهبهانی: سالی که گذشت، مانند سال قبل‌تر از آن بسیار سخت و طاقت فرسا طی شد.
جدای از تورم و گرانی‌های افسار گسیخته‌ای که جان همه را به لب آورده کرونا به عنوان بلیه‌ای جهانی این سالها را به بدترین روزگار تبدیل کرده است.
بدترین روزگار از آن جهت که از یک طرف دوستان وعزیزانی را از ما گرفت و از طرفی دیگر مانع دلخوشی‌های کوچکمان هم شد تا جایی که دورهمی‌های خانوادگی و دوستانه‌ای که باعث می شد احساس زنده بودن کنیم هم به آرزویی دست نیافتنی تبدیل شد. همین که نتوانی دوست و رفیق و خواهر و برادر و فرزندانشان و دیگر عزیزانت را در آغوش بگیری و ببوسی بدترین زجر و مجازات است.
اما درکنار این مشقات و نامرادی‌های دوران اندکی شادی هم برای من و خانواده‌ام بوجود آمد تا بارقهٔ امید در دلمان جوانه بزند که خدای بزرگ را شاکریم و آن شروع زندگی مشترک تنها دخترم بود که نزدیک به دوسال از مراسم عقدشان می‌گذشت و منتظر بودیم تا کرونا فروکش کند و بتوانیم جشنی برگزار کنیم که امکانش مهیا نشد و شرایط کرونایی اجازه نداد تا با توافق خانواده‌ها به همان مراسم عقد بسنده کنیم و بچه‌ها زندگی مشترک خود را شروع کنند.
امید آن که سال آینده شاهد خاتمه یافتن کرونا و گشایش اقتصادی باشیم تا مردمِ خسته نفس تازه کرده و کمی هم زندگی کنندَ که این کمترینِ حق آنهاست.
... به امید زنده‌ایم.

درسی از کار و فعالیت در زادگاهم

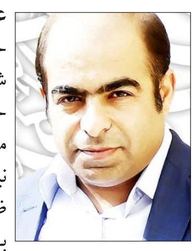


دکتر یداله عبدالهی: شرایط و تفکری که جاری است، چنان از توان و قدرت امثال بنده می‌کاهد، حتی فرصتی حاصل نمی‌شود که منفعتی برای هم‌وطنان خود ایجاد نماییم. تلاش در حد توان ما چنان ناچیز شده که انگار پروانه‌ای در گوشه‌ای از دنیا بالی می‌زند تا تغییری در هوا دنیا ایجاد کند.

در سال گذشته توفیقی حاصل شد تا بعد از سالیان مدیدی دوری از کشور، در زادگاه خود در پست مدیر منابع انسانی یکی از پتروشیمی‌های منطقه عسلویه مشغول بکار شوم. در ابتدا کار با هماهنگی کامل مدیر عامل پتروشیمی (دکتر عباس دولتی‌زاده) که خود از نخبگان صنعت پتروشیمی کشور و فرهیختگان استان بوشهر است، شروع شد و طبق قراری که با هم داشتیم به بومی سازی این صنعت بویژه منابع انسانی آن پرداختیم.

اعتقاد بر این بود که بومی شدن این صنعت، ضمن ایجاد ارزش افزوده ملی و منطقه‌ای دارد، موجب کاهش قیمت تمام شده محصول و افزایش سود سرمایه گذاران، شده و علاوه بر آن به نحوی دین ما دو نفر هم به منطقه، بویژه مردم استان هم ادا می‌شود. لذا سرمایه گذاران هم برای اجرای چنین پروژه‌ای همراهی کردند و پروژه تا حد قابل قبولی پیشرفت کرد. ولی تغییر ناگهانی در هیات مدیره شرکت رخ داد و موجب توقف پروژه بومی سازی ما گردید. هیات مدیره جدید شروع به کارشکنی در فعالیت‌های مدیر عامل کرد و سرانجام موفق به عزل ایشان شدند. بعد از عزل ایشان شروع به بومی زدایی کردند و این فرایند هنوز ادامه دارد. نکته جالب این بود که با وثوق و آگاهی کامل از این پروژه بومی سازی، مقامات محلی و استانی هیچ حمایتی نکردند، این در حالی بود که ذینفعان این پروژه هم در حذف بانیان همراهی کردند. تجربه عجیبی بود. خودزنی آشکار و بی مفهومی که این پیام را تداعی می‌کرد. ما اگر ما نشده ایم بانی آن ما هستیم.

کرونا، قوی سیاه دوران ما است

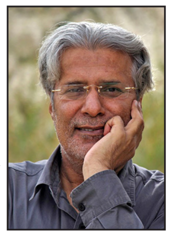


عبدالمجید حیاتی: در حالی که امید برای بهبود شرایط زندگی و رفاه در جهان روز به روز بیشتر می‌شد «قوی سیاه» «نسیم نیکلاس طالب» ناگهان ظاهر شد. جهان را در بهتی عظیم فرو برد و به ناگهان همه مدعیان از مواجهه با آن عاجز ماندند. تجربه رویارویی با این قوی سیاه تلخ و شیرین بود. خستگی کادر درمان و پرپر شدن دوستان و عزیزان که از آنان خاطرات خوبی داشتیم از کنارمان آرام و بی صدا پر کشیدند و حتی فرصتی برای تسلیت و تسلی خاطر بازماندگانشان نیافتیم.

این تجربه تلخ اما آورده‌های ارزشمندی را به همراه داشت. آموختیم که می‌توان با هزینه‌ای اندک جلسات آموزشی برگزار کرد. دانشگاه‌ها می‌توانند غیر حضوری باشند و افراد مستعد می‌توانند از هر جای دنیا در خانه بنشینند و بیاموزند و بیاموزانند. جلسات بدون صرف هزینه‌های اقامت و رفت و آمد از دفتر کار برگزار شد و دوران پساکرونا هم می‌تواند این گونه باشد. امید که تجربه‌های تلخ را فرصتی برای بهبود شرایط و همدلی بیشتر قرار دهیم و باز هم از آن بیاموزیم. تجربه‌ای که به ما آموخت می‌توان کارها را با هزینه کمتر و بهره‌وری بیشتر به انجام رسانید.

برای سالی که گذشت...

ما عاشقانه دنبال ترنم نسیم می‌گردیم



محمد لطفی: در رئالیسم‌ترین شکل، سالی که گذشت باز هم زمین مانند دیگر سالها بروفق مراد ما نچرخید و ما مثل گل ابریشم‌های بوشهر پیرتر شدیم، آیینه‌ها هیچ گاه دروغگوی خوبی نبوده‌اند.

سالی که گذشت، بغض‌ها بیشتر خود را تکاندند بر شانه‌های زخمی شهر و شناشیرها و مردمان، پنهان پشت ماسکی بر ماسک تا پدیده نوظهور بشر را در آزمایشگاهی به وسعت استرس و هزار بیماری مزمن در کنار مشکلات و ملال زندگی و فیش آب و برق و گاز و انواع و اقسام قسطها برای بیشتر ماندن در چرخه حیات مثل مورچه‌های مترلینگ به صف شویم و چونان جنگاوران سامورایی کاتانا را برای مبارزه با کرونا از رو بستیم، اینجا در تب دارترین جغرافیای این وطن به جنگ مرگ‌های کال رفتیم به پاشویه بر هوت دریا، هم راه شدیم تا با خزان نو رس زندگی به مبارزه برخیزیم، گاه بی تابی‌هامان مثل ساری هندوها در اتمسفر نیروانا گره زدیم، انگار هی شعله‌ورتر شدیم در برهنگی آفتاب در حریق کبوترهایی که پر کشیدند.

سالی که گذشت عاشق‌ترین آدمها کوچیدند از میان دستان ما، انسانهایی که به زندگی عاشق‌تربودن تا به مرگ، هنرمندانی که هر کدامشان تا لحظه پر کشیدن ، ریاضت ها به جان خریده بودند، افسوس که چه زیبا زندگی می کند در ما مرگ!

بگذار صاف و صادق‌تر بگوییم سالهاست که مانند تمام این سال سخت گذشته بر ما، و ما مثل بومی با جاشوان خسته در ستیز لهمیر جبری ناخواسته هی مورما کرده ایم تا برسیم به تابوک نهگه نجات!

ما هر سال شراع به عشق می‌افراشیم در نوزایی سال نو تا رویاها را در بیداری دنبال کنیم اما نه، زندگی مثل سازی کهنه از کوک در رفته است خارج است، نت و ملودی و آهنگ از سمفونی زیستن، سالهاست مضراب‌ها با نبض‌هایمان بیگانه‌اند، سالهاست قلب‌ها از ریتم کوبش بی امان تکرار خسته‌اند، ما عاشقانه دنبال ترنم نسیم می گردیم، آن طراوت، آن شورو شوریدگی کجای زمان محبوس مانده است؟ ما رویدادهای فرهنگی و هنری را نذر مژگان تهمینه میکردیم تا سهراب‌های اندیشه، بی خطراز آل بزایند، ما همدیگر را بغل میکردیم تا بوسه‌ها طعم شیرینی کبکاب بگیرد به خود، ما هر طلوع، میترا می‌نوشیدیم، و شبانگاه میهمان هزار و یک شب بودیم، ما مدهوش بوی سیب ممنوعه هزاره سوم شدیم، بیلبوردها، صامتی ما را فریاد میکنند در جهانی که هیچ وقت از آن ما نبوده است.

ما روزی از نرگس زاران زارمردان هلیله بغل بغل واژه ناب دسته میکردیم، به عطر شعرهای بیابانی و آتشی مست می‌شدیم، به کوچ عشایر وقتی صدای زنگوله‌ها از گلوی تنگه تنگک به دره می‌ریخت پیغام رسیدن بهار می‌آورد برایمان، آن روزها که



لیبل انقضاء بر پیشانی زندگی نزده بودند.

ساعت به وقت دل ، روزهای پایانی سالی را برایم هجی میکند که جز اندوهان خاطره‌ای ندارم از آن، از ما بهتران کجا بدانند شرم شرقی چشمان پدری را که برای حداقل‌های یک زندگی یعنی قرص نان و کفی آب ، چکه چکه آب میشود در برزخ روزگار. سالهاست تلخ می‌خندیم به موازی چشمهای یکدیگر و لبخندهای ماسیده را بهم بخیه می‌زنیم ، سالهاست سیزیف روزگار خودیم.

خیلی دوست دارم نبرد زندگی و اهریمن اندوهان را زندگی برنده باشد، در سال نو. و بادا که چنین باد. باداکه در سال نو قاصدک‌ها عریان برقصند در برهوت امید، بادا به تمنای کلام الله لب ها از پروردگار بخواهیم تا قنات قنوتها را لبریز از شبنم اجابت نیایش‌ها فرماید، پروردگارا ما را به زمزم مهر به همنشینی بهاری که رنگ هیچ پاییزی نشناسد، به آیه‌های سپید زیستنی با هم و برای هم میهمان فرما...... چنین باد.

رخدادهای تلخ و شیرین در ۱۴۰۰



دکتر حسین اسکندری: سالی که گذشت توام بود با رخدادهای تلخ و شیرین در حوزه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و خارجی که چند مورد از مهمترین آنها عبارت بودند از:

* انتخابات ریاست جمهوری و کیفیت برگزاری آن.
* وضعیت و کیفیت واکسیناسیون همگانی کرونا.
* مذاکرات تکلیف تحریم ها و برجام.
* بازی های حساس تیم ملی برای انتخابی جام جهانی قطر.
* جنگ روسیه و اوکراین.

در مورد شیرین ها شکر خدای را بجای می آوریم و در مورد تلخ ها این دو بیتی را می گویم:

سالی که گذشت یادش نه بخیر
حالی که گذشت یادش نه بخیر
بر ما که گذشته این همه جور و جفا
از ناحیه هر چه پلشت یادش نه بخیر

اما یکی از تجارب خوبم ارایه اولین وبینار همای نانو که توسط انجمن نانو فناوری ایران در سطح ملی برگزار می شود در مورد ۳ ابر چالش جهانی پیش روی بشر یعنی:

پاندمی ها (از قبیل کرونا و ...) و چاقی و اضافه وزن و تغییرات اقلیمی بود که دانشگاهیان و محققان و نهادها و مسئولان کشور را به اهمیت توجه به این سه مقوله هدف گزاری نمودم؛ موفقیت های اعضا خانواده در حوزه علم و دانش به ویژه دو دخترم که در مقطع دکتری (یکی در تخصص تغذیه و دیگری در معماری داخلی) به موفقیت های چشمگیری نایل آمدند و همینطور پسرم در تحصیل دوره دندانپزشکی از جمله موفقیت های خودم و خانواده است و همینطور عضویت در شورای مرکزی کانون صنفی استادان دانشگاهی ایران که فرصت دفاع از حقوق مادی و معنوی استادان و جایگاه و منزلت دانشگاهیان و دانشگاه ها را برایم فراهم می سازد از جمله این موفقیت هاست.

کاهش مشارکت سیاسی اتفاق مهم ۱۴۰۰



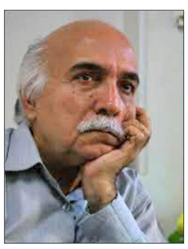
دکتر سعید معدنی: انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ با کمترین میزان مشارکت از سوی مردم به باور من مهم‌ترین اتفاق سال بود.

اگر چه آخرین انتخابات مجلس هم با کمترین مشارکت در تاریخ انتخابات قوه قانون‌گذار صورت گرفت، ولی انتخابات ریاست‌جمهوری بیشتر از همه ناامیدی و قهر مردم را با صندوق رای نشان داد.

همگان می‌دانیم در جوامعی مثل جامعه ما که فاقد احزاب قدرتمند هستند، امکان دمکراسی به شکل تام وجود ندارد. اما این مشارکت‌های مردمی در انواع انتخابات نوعی تمرین مردم‌سالاری بود که در دو انتخابات اخیر این کورسوی امید هم به محاق رفت. علل مختلفی را برای این رویگردانی ذکر کرده‌اند؛ از رد صلاحیت‌های گسترده گرفته تا دلسردی مردم از هر دو جناح حاکم و نا امیدی از اصلاح امور از طریق صندوق رای.

بی‌شک دمکراسی ضعف‌هایی دارد اما بهترین دستاورد بشر در عرصه سیاسی تا به امروز است. کشورهایی که دمکراسی را در پیش گرفته‌اند راه رشد وتوسعه را سریع‌تر طی کرده‌اند. به باور من عدم مشارکت درانتخابات اخیر، آغازی برای خداحافظی با «دمکراسی حداقلی» بود.

انتخابات مهم‌ترین رویداد سال



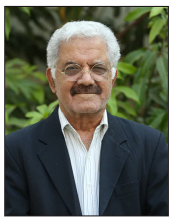
حسین حشمتی: سال ۱۴۰۰ یاهمان سال دوصفر با همه اتفاقات ریز و دُرُشتی که در طی ۱۲ماه آن روی داد به پایان رسید و صاحب این قلم برآن سر است که با بررسی اثرگذارترین رویداد این سال یعنی«انتخابات» نتایج حاصله را تحلیل نماید.

عنوان عددی و رُوند ۱۴۰۰ اگر نگوئیم از چند سال پیش اما قطعا از فروردین ۱۳۹۹سال انتخابات نامیده شده بود کما این که فضای رسانه‌ای داخل و خارج کشور سرشار از اخبار ریز و دُرُشت این رویداد موثر در زندگی ایرانیان گردیده بود. سالی که شیخ حسن روحانی پس ازگذرانیدن ۸ سال پُر حرف و حدیث، سکان غُراب ریاست جمهوری را به ابراهیم رئیس الساداتی معروف به رئیسی سپرد و با این که برخی از محافل خبری تکیه زدن برکرسی‌های دیگر مناصب حکومتی را برایش پیش بینی کرده بودند اما تا اینجای کار که ۶ ماه از خروج وی از ساختمان پاستور می گذرد خبرگزاریها هنوز از عنوان رئیس جمهور سابق برای او استفاده می کنند.

نکته جالب تر در این میان، اینست که بر اساس ضرب المثل معروف «آسیاب به نوبت» معلوم بود این بار اصولگرایان کرسی ریاست جمهوری را از آن خود خواهند ساخت اما، برخی از گروههای اصلاح طلبان بدون در نظرگرفتن این که شورای نگهبان تنها دو نفر از کاندیداهای فرعی آنان یعنی محسن مهرعلیزاده و عبدالناصر همتی را که چندان شانسی برای پیروزی نداشتند تایید صلاحیت نموده، هواداران و اعضای احزاب تابعه را به حضور به پای صندوق های رای تشویق نمودند تا به کاندیداهائی که از سوراخ بسیار ریزآردبیز شورای نگهبان رد شده بودند رای دهند.

با همه اینها، اما از آن جایی که دو درویش درکلیمی بخُسبند اما دوسُلطان دراقلیمی نگنجند، اصولگرایان با معرفی چهره های شاخص خود از جمله ابراهیم رئیسی با تمام توان واردگود شدند و گوی سبقت را از حریف ضعیف شده خویش ربودند.

موفقیت در معرفی آواها و نواهای دیارم



حسین نوری فیروزی: پیشاپیش حلول سال ۱۴۰۱خورشیدی و آغاز قرن جدید را به هموطنان عزیز و هم اقلیمی‌های گرانقدر تبریک و تهنیت عرض می کنم. یکی از زیباترین و پربارترین تجربیات زندگیم؛ جمع آوری آواها و نواهای عامیانه بوشهر است.

آواهای موسیقیایی در گذشته جزء زندگی روزمره مردم بود. و چون شخصا ناظر انجام آنها بوده‌ام برایم بسیار دل انگیز وخا طره‌ساز است. بخشی از آن آواها؛ آوای کار است که در بین مردم عادی مثل کارگران دریانوردان متداول بود و کمتر مورد توجه افراد طبقه مرفع قرار می گرفت غافل از این که موسیقی آوایی جزئی از هویت فرهنگی هر جامعه است. لذا چون خود از دوران کودکی به نوعی شاهد و ناظر اجرای آواها توسط کارگران بودم؛ به جمع آوری آنها پرداختم تا شاید زمانی بتوانم بر اساس موقعیت این آثار را به نسل بعد انتقال دهم.

بنابراین این موضوع جزء آرزوهایم شده بود تا این که این امر محقق شد، بهار امسال که به لحظات آخرش نزدیک می‌شویم هیأت برگزارکننده جشنواره کشوری کارآوا طی فراخوانی از شرکت کنندگان درخواست ارسال آثار نمود. من نیز در بخش تصویری روایت تجربی «کارآوا» آثارم را ارسال و رتبه برتر کشوری را بدست آوردم، البته ناخدا رسول غریبی نیز در بخش تصویری کار آواروی دریا مقام برتر کسب نمود.

این اتفاق نه بخاطر مقام یا جوایزش بلکه بخاطر ارزشی که اخیرا برای آواهای گم شده و یا فراموش شده قائل شد اند؛ برایم خیلی شیرین و دل انگیز بود. مخصوصا که توانستم برای معرفی آواها و نواهای دیارم طوری دین فرهنگیم ادا کنم که آوا و نوای بوشهر در بین دیگر آواهای مناطق از جایگاه برتر و مناسبی برخوردار گردید و چون معرفی آوا و نوای عامیانه دیارم از آرزوهای دیرینه‌ام بود موفقیت در این جشنواره بهترین خاطرات و اتفاق سال ۱۴۰۰ برایم بود. ای کاش در بوشهر نیز جشنواره‌هایی ازاین نوع؛ همچنین بازی‌های محلی برگزار می‌شد.

با آرزوی سالی نیکو برای همه هموطنانم.

اَندِن بهار و سی کُنار دل وایه داری می کنه
سی دیدن گُل پرپروک هی بیقراری می کنه
باغا همه دادن ثمر غله رسیده تاکمر
اُو ری گُرو هی میره سر باغ آبیاری می کنه
هی واژه میده گازری ؛ باگُنج داره سرسری
سوزه قبای پآپری بُنک قناری می کنه



هستنِ ناکرانمند

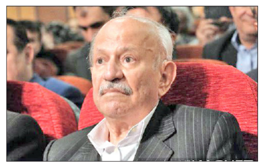
نوروز چه می‌گوید

دکتر جعفر حمیدی : به هستن می اندیشی؟ پس هستی. به بودن می نگری پس خواهی بود.

به گذران زمان میندیش، که زمان ناپایدار است و تو می خواهی که پایدار مانی. تسلط تو بر جهان است یا تو بر جهان مسلطی؟ عشق را می شناسی یا نه؟ اگر می شناسی بر جهانی و اگر نمی شناسی جهان بر تُست، می دانی که باید هر روز به نوروز بیندیشی، نه تنها بر یک روز که یک روز تنها نوروز نیست و همه روز برای انسانِ فکر اندیش نوروز است.

سال و هفته و ماه و روز ابزارند، ابزاری که در دست تو و در فکر تو شناورند. همه این کلمات سازندۀ زمانند و شناور در زمان. می خواهی پایدار بمانی؟ می توانی پس بنویس، بخوان، بگذار، بیندیش، بکار، بخند و همیشه به بهترین و به بهتر بودن فکر کن، به هستن بیندیش و بیکران شد ن.

نوروز همین را می گوید و به تو یادآور می شود که هر روز نو باشی و به سازۀ نو بیندیشی. زنهار که دلت، رنگ سیاهی گیرد و رنگ کدورت که دل اگر سیاه شد زندگی سیاه است چه بخواهی و نخواهی،



چه بدانی و چه ندانی. نوروز به ما چنین می گوید اگر چه خود متوجه نشویم که چه می گوید. هزاران سال است که در شهر خود بوشهر در کنار دریا نشسته ایم، آیا به عظمت دریا فکر کرده ایم؟ آیا این دریا را شناخته ایم؟ آیا فکر کرده ایم که اگر این دریا نبود، شهر ما چه قدر زشت بود؟

از نوروز چه می اندیشیم، نو شدن، در حقایق پدید آمدن، در تفکر زیستن یا در نبودن زیستن، مسلم است که نبودن خواست و شعار انسان نیست. انسان را دانشومند و فرمند همیشه به بودن می اندیشد و به شاد بودن و شاد زیستن.

اگر فکر تو، تو را گمراه سازد از ضعف برخورداری، سعی کن از قوّت برخوردار باشی که این کمال آدمیت است زیرا انسان برای ساختن ساخته شده است و برای پروراندن و به کمال رساندن، اگر کج بیندیشی محکوم به فنایی و اگر راست بیندیشی طبعاً جاودانی، نوروز همین را می گوید زیرا معلم عبرت آموز است و اگر ما از آن عبرت نگیریم محکومیم به زوال. قطعاً انسان زوال نمی خواهد و دلش متمایل به بقا است، می خواهد زندگی کند که زندگی کردن نیز خود نوعی هنر است.



Photo:Seyed Khalaf Hashemi

آیا می توانی این هنر را دریابی و درک کنی یا فقط بدان فکر کنی که زندگی به دور خود چرخیدن است و احیاناً لذتی کوتاه و زودگذر از آن بردن.

نوروز، الگو و نمادی است برای ما که خود را دریابیم و از آن چه که در اختیار داریم لذت ببریم.

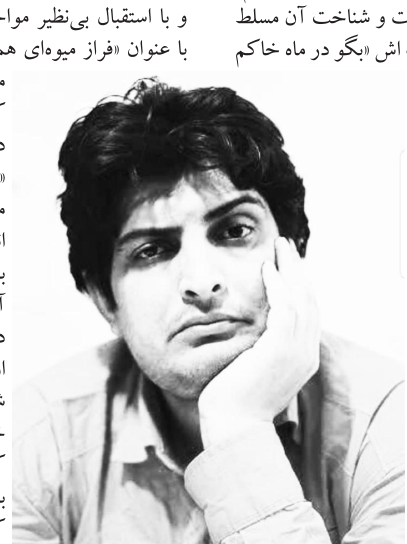
نوروز گوشه ای از بهشت است که باید آن را درک کنیم و خوبی های آن را دریابیم و در پناه این ادراک به هستنِ ناکرانمند دست یابیم.

کوچ تلخ فراز بهزادی، شاعر و منتقد ادبی

زهرا رضایی طرهانی: خبر بسیار تلخ و باور نکردنی بود، فراز بهزادی را از سالهای پیش می شناسم و در انجمن اهل قلم بوشهر با او آشنا شدم، انسانی فهیمی بود و به ادبیات و شناخت آن مسلط بود، روزی که اولین کتاب اش «بگو در ماه خاکم کنند» را امضا کرد و به من هدیه داد یادم نمی رود و به رسم احترام در هفته نامه نسیم جنوب در مورد کتاب اش نوشتم. انسان خاص با اندیشه قوی بود افسوس که از بین جامعه ادبی پر کشید و رفت.

ایشان یکی از بهترین منتقدین ادبی نه تنها در بوشهر که در ایران بودند.

چه خبر تلخی بود که فراز بهزادی شاعر و منتقد ادبی و مدرس دانشگاه، ۲۰ اسفند ۱۴۰۰ بر اثر ایست قلبی جهان را بدرود گفت. بهزادی در سال ۱۳۶۰ در خانواده‌ای ادیب و شاعرپرور از منطقه دشتی استان بوشهر متولد شد. او نخستین شعرهایش را در مطبوعات بوشهر و ایران از جمله نسیم جنوب و کارنامه منتشر کرد.

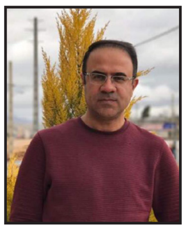


نخستین دفتر او با عنوان «بگو در ماه خاکم کنند» در سال ۱۳۸۱ و توسط انتشارات نیم‌نگاه منتشر شد و با استقبال بی‌نظیر مواجه شد. از جمله مقاله‌ای با عنوان «فراز میوه‌ای همیشه تلخ» به قلم زنده‌یاد منوچهر آتشی درباره این کتاب نگاشته شد. دومین دفتر شعر ایشان با عنوان «عصر گرد وُ خاکسپاری من» در سال ۱۳۹۶ توسط انتشارات هشت منتشر شد. بهزادی این روزها در حال آماده کردن پایان‌نامه دکتری خود بود. همچنین او همسر سمیرا چراغ‌پور شاعر معاصر بود.

خبر مرگ اش باور کردنی نیست، بسیار بسیار متاثر شدم، افسوس که چنین اندیشمندانی از جامعه ادبی خارج می شو ند.

تسلیت به خانواده محترم بهزادی، براشان صبر و آرامش آرزومندم. یاد فراز عزیز گرامی باد.

برگشت به عقب



مسلم رویین: انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۴۰۰ مهم‌ترین اتفاق سال گذشته بود.

انتخاباتی که بنظر بنده همراه با اشتباه استراتژیک سران اصلاحات در قهر با صندوق رای بود و نتیجش شکست دیگر برای جبهه اصلاح طلبان و روی کار آمدن دولتی که شبیه دولت احمدی نژاد است.

نمی گویم همتی یا مهر علیزاده می توانستند اصلاحات مطلوب شهروندان و ساختاری برقرار کنند، اما حرکت لاک پشتی اصلاحات متوقف نمی گشت.

کابینه دولت ریسی قابل قیاس با کابینه روحانی نیست، باز برگشتیم به سال ۱۳۸۴و باید هشت سال وضعیتی را تحمل کنیم که به دموکراسی و حقوق بشر و آزادی‌های مدنی و سیاسی، نزدیک نمی شویم و بعد از این دولت ناچار به حضور در انتخاباتی با شرایط سال ۱۳۹۲باشیم. ولی همچنان معتقدم تنها راه رستگاری اصلاحات است ولاغیر.

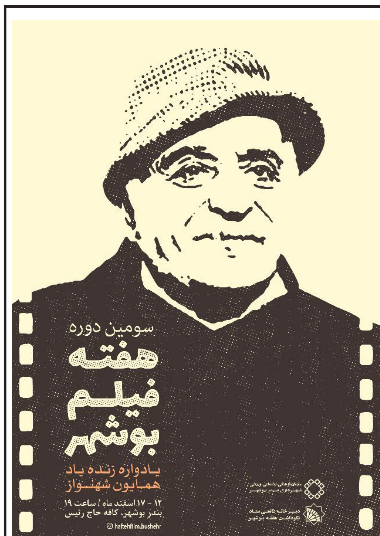
یاس و اندوه را از خود دور کنیم



حسین شادکامی: سالی که گذشت، سالی پر از تتش‌ها، استرس‌ها، خوشحالی‌ها و اندوها (از دست دادن عزیزان) بود و بهایش ۳۶۵ روز از عمر خود را در این راه پرداخت کردیم و یک و نیم پله از عمر میانگین ۷۰ پلکان زندگی سیر نمودیم و در فراز و نشیب‌های زندگی کسب تجربه کردیم. در طول این سال حوادث و اتفاقات در جهان پیرامون زندگی ما از عوامل طبیعی (سیل‌ها، زلزله‌ها، طوفان‌ها و آتش سوزی‌ها) و غیر طبیعی (جنگ‌ها، درگیری‌ها و تصادفات، بیماری‌ها و مرگ و میرها) که بوقوع پیوست، تاثیرش بر یکایک ما انسان‌ها و طبیعت خواهد گذاشت ...(چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضو ها را نماند قرار). بخصوص که انعکاس رویدادها با دنیای ارتباطات هر چند که ما را بهم نزدیک می‌کند، اما تاثیراتش به مراتب در ادراک مثبت یا منفی بودنش افزونتر می‌سازد. آن چه که از گذر عمر در طی یک سالی که گذشت و بر اندوخته عمرم افزون گشت دانستم این که چگونه زیستن را در محیط زیست باید فرا گیریم تا بتوان از زیستن در کنار هم بهره مفید ببریم و تحمل خواسته‌ها و نارسایی‌ها با یکدیگر درمحیط اجتماع واحساس مسئولیت‌پذیری به سوی مثبت اندیشی سوق دهیم تا بتوانم محور همدلی در بین جوامع را ترویج و پویا سازیم و به کمک هم مشکلات را بر طرف نماییم.

باید گفت تا شقایق هست زندگی باید کرد. نه با آه و افسوس سال به سال مثل امسال دریغ از پارسال و پیرالسال را در اذهان خود ایجاد کنیم و یأس و اندوه رکن ایستایی و توقف زندگی و سیطره جهل و نامیدی است. به امید سالی که بتوان با نکویی به استقبال بهارش قدم نهیم و پایان هر سال شروع سال نو دیگریست.





مخالفت شهرداری بوشهر با هفته فیلم یادواره شهنواز به مناسبت روز بوشهر

اوایل دی ماه سال جاری (۱۴۰۰) طرح سومین دوره هفته فیلم بوشهر یادواره زنده‌یاد همایون شهنواز به علاوه برنامه‌های متعدد و متنوع جهت برگزاری در این دوره را به انضمام گزارشی از برگزاری ۲ دوره گذشته این رویداد فرهنگی-هنری تحویل سازمان فرهنگی- اجتماعی- ورزشی شهرداری بندر بوشهر دادیم و همچنان منتظر تصویب طرح هستیم! متأسفانه رویکرد اعضای شورای اسلامی شهر بوشهر در دوره کنونی و دیگر تصمیم گیرندگان جهت برپایی هفته نکوداشت بوشهر تا به‌حال رویکردی در تعارض با فرهنگ، هنر و تعاملات بومی با جامعه و مردم بوشهر بوده است.

لذا دبیرخانه سومین دوره هفته فیلم بوشهر یادواره زنده‌یاد همایون شهنواز از این طریق از یکایک هنرمندان عرصه سینما در استان و همچنین علاقه‌مندان و مخاطبان هفته فیلم بوشهر جهت عدم برگزاری این رویداد عذرخواهی می کنند. امیدواریم روزی فرا برسد که پارلمان شهری، شهر ...

دلیل حذف موسیقی بوشهر، در هفته بوشهر چیست؟



بردیا بهرام نژاد: روز و هفته بوشهر هم به پایان رسید. همه‌مان از رابطه ی عاشقانه ی مردم بوشهر با موسیقی بومی و محلی این دیار آگاهیم، اما در کمال بی‌مهری و تعجب، اثری از موسیقی بوشهر در این هفته و روز نبود!

و این در حالی است که نسبت به جمعیت و جغرافیای کوچک بوشهر، تعداد گروه های موسیقی و هنرمندان این موسیقی حیرت انگیز است.

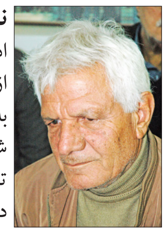
اکنون پرسشی مطرح می‌شود:

”دلیل حذف موسیقی بوشهر، در هفته ی بوشهر چیست؟“

پاسخ این سوال را باید از مجموعه ی فرهنگی ورزشی شهرداری، شورای شهر و انجمن موسیقی بوشهر پرسید.

پیش‌تر هم، از این نهاد ها شاهد جشنواره ی نافرجام و نیمه کاره ی یزله بوده‌ایم.

نوروز؛ روز فرخنده از آن روزگار



ناصر علیخواه: آن چه در ادامه می خوانید، خلاصه ای از پیدایش یادداشت مفصل به قلم دکتر «بلوک با» مردم شناس و پژوهشگر است که در تاریخ اسفند ۱۳۴۱ و فروردین در شماره های: ۵ و ۶ مجله هنر و مردم منتشر شده است، که درباره اهمیت نوروز نوشته شده است، به منظور آشنایی به اهمیت نوروز در قرن های گذشته که بسیار حایز اهمیت بوده و هست، گزیده ای از آن را در ادامه می خوانید:

نوروز روز «شکوفه خوش رنگ و بوی جشن های فارسیان می بوده» و امروز نیز سرآمد جشن های ملی ایرانیان است، و در میان مردم همان ارج و گرانی را دارد که در گذشته می داشته است، این جشن که از کهن ترین جشن های ایران و جهان است و زمان برگزاری آن به بیش از دوره هخامنشیان، به هنگامی که بخش کهن اوستا، کتاب دینی زرتشتیان فراهم می آمده می رسد. در آغاز بهار به «هرمز روز» نخستین از ما، فروردین که سال نو بودن آغاز می گرفت، به «خورشید به برج بره اندر می شد»، و روز و شب برابر می آمد، بر پا داشته می شد، فردوسی می گوید: سفر سال نو هرمز فروردین / بر آسوده از رنجوتن، دل زکین.

نوروز در زمان ساسانیان جایگاهش به یک روز معین از سال استوار نبود و در میان سال می گشت و هر سال به روزی دگر می نشست، به گونه ای که در سال ۱۱ و (یازده هجری) برابر با ۶۳۲ مسیحی، هنگامی که یزدگرد سوم، فرجامین پادشاه ساسانی بر تخت نشست، نوروز به شانزدهم حزیران رومی «ماه نهم از سال سریانی» برابر با روز نو و یکم از آغاز بهار افتاده بود. پس از آن نوروز هر چهار سال یک روز پیش تر آغاز می شد.

نابسامانی گاه شماری و یک جانشینی نوروز، در روزگار پادشاهی جلال الدین ملک شاه سلجوقی (۴۶۵ – ۴۸۵) به سامان رسید. او در سال ۴۶۷ به هشت تن از اخترشناسان و ریاضیدانان بزرگ زمان خود حکیم عمر خیام، حکیم لوکری، سیمون بن نجیب واسطی و ابوالمظفر اسفرازی و ... که مشاوران او نیز بودند، فرمان داد تا به گرد هم نشستند و گاهش ماری ایران را درست کردند و نوروز را به روز آغاز بهار پایدار و استوار نگاه داشتند و بدین گونه تقویمی به نام جلال یا ملکی که از نزدیک ترین سال های جهان به سال حقیقی خورشیدی است درست شد.



درباره پیدایی نوروز بیشتر زرتشتیان کنونی ایران، پیدایی نوروز را به زمان پادشاهی پیشوایان می دانند، و می گویند جمشید چهارمین شاهنشاه از این خاندان، این روز بزرگ را بن افکند.

فردوسی آن جا که درباره جمشید و پادشاهی او سخن می سراید چنین می گوید:

گذر کرد از آن پس به کشتی بر آب
ز کشور به کشور گرفتی شتاب
چنین سال پنجه برنجید نیز
ندید از هنر بر خرد بسته چیز
همه کردنی‌ها چو آمد به جای
ز جای مهی برتر آورد پای
به فرّ کیانی یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر شاخت
که چون خواستی دیو برداشتی
ز هامون به گردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا
نشسته بر او شاه فرمانروا

۱۴۰۰، سالی با فشارها و نگرانی‌های مضاعف

عالی بازدار:



۱- خواب می‌دیدیم روزی خواهد رسید که پس از ۳۰ سال خدمت صادقانه، نگران بیکاری فرزندان، درمان و معیشت نباشیم؛ اما این گونه نشد، نگرانی‌ها افزون و سایه سنگین تحریم، گرانی سرسام‌آور و تورم و کرونا و... اداره زندگی را بر خانواده ها سنگین تر کرد.

۲ – پدیده زیرمیزی همچنان برقرار بود. یکی از دوستان می گفت برای عمل جراحی به بیمارستان رفتم و دلخوش که بیمه سلامت و بیمه تکمیلی به فریادم می‌رسند، اما زهی خیال باطل! پزشک معالج مبلغ سنگینی را طلب کرد تا دست به کار شود.

۳- در روزهای پایانی سال ۱۴۰۰ خبری رسید که جای تأمل و بررسی دارد. شنیده شده شورای فرهنگ عمومی پیشنهاد داده است که روز بوشهر را به جای روز ۱۸ اسفند (سالروز تاسیس مدرسه سعادت در سال ۱۲۷۸ شمسی)، به روز ۱۶ مهر سالروز شهادت شهید نادر مهدوی تغییر داده شود. نمی‌دانم چه ایرادی بر ۱۸ اسفند وارد است که به فکر تغییر برآمده‌اند. ۱۸ اسفند ۱۲۷۸ شمسی سالروز تاسیس مدرسه سعادت مربوط به شهر بوشهر است و روز شهادت شهید مهدوی نیز متعلق به همهٔ ایرانیان، پس چرا باید این دو روز در تضاد و تقابل باشند؟

در وصف مدرسه سعادت پروفسور ایرج نبی‌پور در یادداشتی آورده‌اند که «مدرسه سعادت نخستین شعله‌های دانش را در پهنه جنوب ایران برافروخت.» مرحوم سیدمحمدحسن نبوی در سالنامه فرهنگ بنادر و جزایر خلیج فارس در سال ۱۳۴۲ می‌نویسند «مدرسه سعادت تا ۲۵ سال قبل بیش از ۳۰۰۰ جلد کتاب خطی به عربی و فارسی و انگلیسی داشته است و از کتب خطی تعدادی باقی مانده است.»

به نظر می‌رسد نامگذاری روز بوشهر در ۱۸ اسفند ماه، برابر با سالروز تأسیس مدرسه سعادت (مهم‌ترین نماد فرهنگی و آموزشی بوشهر) دلایل عقلی و منطقی دارد. روز شهادت شهید نادر مهدوی و روز تأسیس مدرسه سعادت به گونه‌ای است که باید هر دو را ارج نهاد و از آن دو برای تقویت مبانی اخلاقی، اعتقادی و علمی استفاده کرد، نه اینکه یکی باعث حذف دیگری شود. این تقابل نیز پیامدهای ناگواری خواهد داشت.

۴ – ده سال مطالبه‌گری کانون‌های بازنشستگی برای احداث خانه امید در بوشهر، سرانجام در سال ۱۴۰۰ با تصمیم شورای اسلامی شهر بوشهر (شورای ششم) مختومه گردید و در حال گذراندن مراحل پایانی خود است و امید می‌رود که عملی شود؛ هرچند هزینه احداث خانه امید در سال ۱۴۰۱ نسبت به سال ۹۳ چندین برابر شده است و البته مسئولیتش بر عهده کسانی است که به این مهم نپرداختند.

آرزو می‌کنم در سال جدید مقامات دولتی و مجلس تدابیری بیندیشند تا همسان‌سازی حقوق بازنشستگان و شاغلین دائمی شود. حق منطقه جنگی برای بازنشستگان ۴ شهر بوشهر، خارگ، گناوه و دیلم برقرار شود و مسوولان ذی‌ربط ایثارگران عرصه خدمت را فراموش نکنند.

گروهی کوچک با دستاوردهایی بزرگ

غلامرضاایزدپناهی:



انجمن نجوم بوشهر گروهی مردم نهاد است که همکاری تنگاتنگی با رصدخانه مهر و انجمن نجوم معلمان بوشهر و اتحادیه ستاره شناسی معلمان ایران دارد؛ زیرا تعدادی از آموزگاران، دانش آموزان و دانشجویان نیز عضو این انجمن اند و یکی از اعضای مؤسس آن رییس اتحادیه ستاره شناسی معلمان ایران می باشد.

اتحادیه جهانی نجوم آماتوری، جهت ترویج علم نجوم، یک هفته از ده روز ابتدای اردیبهشت را به عنوان «هفته جهانی نجوم» معرفی نموده که در این زمان ستاره شناسان آماتور به روش های گوناگون و در مکان های مختلف به ترویج دانش نجوم برای عموم می پردازند. همکاران نجومی ما طی سال ها فعالیت در زمینه اجرای هفته نجوم، مناسبت های ویژه نجومی، برنامه ماهانه باشگاه نجوم، جشنواره کاوشگران آسمان، آموزش معلمان بوشهر و سایر نقاط ایران و... توانستند صدها نفر آموزگار و چندین هزار نفر دانش آموز را با مبانی دانش ستاره شناسی آشنا نموده و به گونه ای به این علم عمومیت ببخشند.

با نهایت تاسف، این انجمن در سال جاری، با ضایعه ای جبران ناپذیر مواجه شد و یک عضو مؤسس و فعال و پشتیبان اصلی و بزرگش، داریوش پوربهی، را به سبب ابتلا به بیماری کرونا از دست داد.

از آن جایی که تقویم خورشیدی ایرانی (یکی از دقیق ترین تقویم های جهان)، بر اساس تغییر فصول استوار است، مناسبت های چهارگانه؛ اعتدال بهاری (جشن نوروز)، انقلاب تابستانی (جشن تیرگان)، اعتدال پاییزی (مهرگان) و انقلاب زمستانی (جشن یلدا)، از سوی انجمن نجوم بوشهر و انجمن نجوم معلمان بوشهر به اتحادیه بین المللی نجوم ارایه گردید و پذیرفته شد؛ با شرط اجرای برنامه مستدل و مستند. نخستین برنامه شب یلدای سال پیش (۱۳۹۹) اجرا و به صورت وبینار جهانی ارایه گردید. سپس برای نوروز، تیرگان، مهرگان و مجددا یلدای سال جاری برنامه های ویژه ی هر یک تهیه و به صورت وبینار، با مرکزیت بوشهر، و شرکت تعداد زیادی از کشورهای جهان ارایه شد. قرارگیری چهار مناسبت یاد شده در تقویم بین المللی ستاره شناسی و اجرای هر ساله آنها در نقاط مختلف جهان، پیروزی بزرگی برای ما ایرانیان در شناساندن فرهنگ ایران و این مناسبت های زیبا و باستانی به مردم جهان است.

علاوه بر آن، در این مدت، برگزاری ۱۶ دوره اتحادیه بین المللی آموزش ستاره شناسی (NASE)، آموزش موارد اختر فیزیک و انجام امور ترویجی دیگر برای دانش آموزان، به صورت وبینار ملی و جهانی باعث شد تا اتحادیه بین المللی ستاره شناسی با دعوت از همکاران فعال در این زمینه به اسپانیا و پرتغال، به پنج نفر از انجمن نجوم معلمان بوشهر لوح سپاس اهدا نماید. به دنبال آن، این پنج نفر و یک نفر از استان فارس در لیست ۷۲ نفر عضو ویژه اتحادیه بین المللی ستاره شناسی قرار گرفتند و ایران در آن جا صاحب کرسی ویژه شد. این پیروزی افتخاری دیگر برای انجمن نجوم معلمان و انجمن نجوم بوشهر می باشد. در این روزها نیز انجمن نجوم معلمان و انجمن نجوم بوشهر میزبان پروفسور «پایولو برتونز» رییس سابق کمیته آموزش و ترویج اتحادیه بین المللی نجوم (IAU) می باشد، که در دانشگاه خلیج فارس نیز سخنرانی خواهد داشت و سپس به عنوان نایب رییس روز ستاره شناسی در مدارس (ADIS) سخنرانی خود را در پروژه جهانی اعتدال بهاری (نوروز) از ایران و در کنار رصدخانه مراغه (برگ زرینی از جایگاه علم و دانایی ایرانیان) ایراد خواهد نمود. باعث افتخار اینجانب است که یکی از اعضا مؤسس انجمن نجوم بوشهر و همکار علمی آن می باشم و بدین سان خود را در یکایک دستاوردهای آن عزیزان شریک می دانم.

زندگی آگاهانه

چطور نیروی اراده مان را قوی کنیم!

حسین زیرراهی
مدرس مهارتهای توسعه فردی



همه ما دوست داریم اراده‌ای قوی داشته باشیم تا بتوانیم به اهداف و خواسته‌هایمان برسیم. اراده به زبان ساده آن نیرویی است که باعث می‌شود از لذتی آنی امتناع کنیم یا کاری که دوست نداریم را انجام دهیم. مثلا امتناع از خوردن غذاهای خوشمزه ولی چرب و شیرین برای کسی که مشکل اضافه وزن دارد، یا برخاستن از خواب شیرین اول صبح برای کسی که می‌خواهد سر کار برود.

ما انسانها اغلب فکر می‌کنیم نیروی اراده بهره‌ای ژنتیکی است که هر فرد مقدار ثابتی از آن را دارا است. یکی پراراده است یکی کم‌اراده. ولی این در واقع باوری اشتباه در مورد قدرت اراده است. پژوهشهای جدید در زمینه علوم مغز اعصاب نشان داده است که اراده نیرویی مصرفی است که در هر فرد قابل تغییر است و با استفاده از مقدار آن کمتر می‌شود. به بیان دیگر ما هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شویم مقداری نیروی اراده داریم که هر چه از آن استفاده کنیم کمتر و کمتر می‌شود تا جایی که دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند. در مقابل کارهایی وجود دارد که ظرف اراده ما را پر می‌کند. همچنین در طول زمان هم عواملی وجود دارد که منجر به قوی یا ضعیف‌تر شدن اراده می‌شود.

هر تصمیمی که ما در طول روز می گیریم مقداری از اراده ما را مصرف می‌کند. به جز کارهایی که از روی عادت یا با میل و رغبت خود انجام می‌دهیم، بقیه کارها مصرف‌کننده اراده هستند. از انتخاب لباس اول صبح تا خوردن صبحانه رژیمی‌ای که دوست نداریم تا ماندن در ترافیک و کارهای اداری اضافه‌ای که به ما محول می‌شود. چنان که معمولا ما در پایان روز یا قبل از خواب کمترین مقدار نیروی اراده خود را داریم. به اینها اضافه کنید حواس پرتی و عدم تمرکز و همین طور عوامل تنش‌زا مانند دردهای مزمن، عصبانیت، بیماری و بطور کلی هر آن چه که شرایط بدنی ما را پایین می‌آورد کاهش دهنده نیروی اراده است.

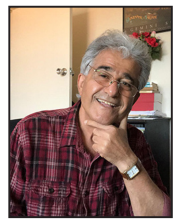
در مقابل این ها کارهایی هم وجود دارد که ظرف اراده ما را پر می کند. خواب شبانه آرام، رژیم غذایی سالم، ورزش سبک و مفرح و مراقبه و ذهن آگاهی افزایش دهنده نیروی اراده ما است. بنابراین اگر می‌خواهیم اراده‌ای قوی داشته باشیم باید حواسمان به اینها باشد.

عواملی هم هستند که ماهیچه اراده ما را در درازمدت ضعیف می‌کند. ارضای نیازهای آنی، سرکوب بیش از حد خواسته‌ها و داشتن اهداف بزرگ و غیرمعقولانه، از این جمله‌اند. وقتی در مقابل وسوسه‌ها هیچ کنترلی روی خود نداریم و همین طور زمانی که بیش از حد خود را کنترل می‌کنیم هر دو در دراز مدت اراده‌مان را ضعیف می‌کند. اهداف بزرگ به دلیل این که احتمال موفق نشدن در آن ها بالا است می‌تواند ضعیف کننده اراده ما باشد.

رعایت حد تعادل در برآوردن امیال، خرد کردن اهداف بزرگ به اهداف واقع‌بینانه و قابل انجام، حذف نشانه‌های عوامل تحریک کننده امیال از محیط دور و بر، تجسم خود در آینده و این که برآوردن امیال آنی چه آسیبی به ما وارد می‌کند از کارهایی است که در درازمدت اراده ما را قویتر می‌کند.

نوروز و سفر به باغ دلگشای بُورِکی

دکتر محمود دهقانی



در روزگار کودکی که با آواز گنجشک های قبه ی نخل ها و بلبلان مست غزل خوان شاخسار سرسبز و شاداب لیمو و انار باغ های بُورِکی در دشت خشت کازَرون از خواب برمی خاستیم، پیراهن نو هدیه ی نوروزی خانواده، شیرینی زندگی را به کام من و هم سن و سالان می چشاند. چه زود و به گونه رد یک شهاب گذشت. نوروز که فرا می رسید باغ و بوستان دهستان بُورِکی به گونه ی بخشی از باغ عدن بهشت آسا، سر سبز و چشم نواز بود. آن روزگار اندیشه قد نمی داد تا با گسترش تسهیلات، زندگی را جان تازه ببخشند. اما باز هم زندگی برای ما کودکان بدون کم و کاست در جریان بود. ما در کنار بز و میش ها، عوعوی سگ ها و رُپ رُپه ی نعل اسب ها در دشت پر از شقایق، نوروز را سپری می کردیم.

باری، هر سال نوروز همه ی ما را به خودآیی و درنگ وامی دارد. خاطره های بسیاری از روزگار کودکی در چمدان یادها به جا مانده و ما را به فکر فرو می برند. یاد دید و بازدیدها، یاد سکه ی سوغاتی مادر بزرگ و رنگ بادکنک های رنگارنگ پراکنده در هوا. هفت سین زیبا و سفره ی گل دار، صدای آرام پدر که برعکس همه روزها دلنشین تر شده و شانه اش برای دنیای کودکی ما قله ی دماوند بود.



اکنون که در نیم کره ی جنوبی زمین، در سیدنی استرالیا زندگی می کنم، تابستان را می گذرانیم و رو به پائیز می رویم. در ایران زمستان را پشت سر گذاشته و طبیعت قالی گل دار بهار و نوروز فرش می کند تا مردم جشن نیاکانی را بر پا کنند. جشنی که هیچ یورش و رخدادی نتوانست آن را از ما ایرانیان بگیرد. نوروز امسال پس از یورش ایلخان مغول کرونا که مردم ما و همه ی جهان را داغدار کرد، از نوروزهای دیگر است که رسانه ها باید به آن بها بدهند تا از اندوه جانکاه درد ملی از دست دادن عزیزان کاسته شود.

چند روزی از سفر اسپانیا برگشته و تلاش کردم در خانه به آرایش برخی نوشته ها بپردازم. اما امسال آب و هوا نیز به گونه ی همه سال ها نیست. تو گویی بعد از سیل کرونا، اینبار سیلاب و باران است که اجازه سفر نمی دهد. پس از دو هفته که شب و روز باران بارید و در همه جای استان "نیو ساوت ویلز" و مرکز آن سیدنی سیلاب طغیان به پا کرد من از خانه بیرون نرفتم و از پنجره به نجوای پرندگان خیس از باران چشم دوختم و از پنجره مجازی نیز دل کولی وشم را روانه ی بهار دیار آبائی در نیم کره ی شمالی کردم.

نوروز که فرا می رسد فصل یاد و خاطره آغاز می شود. با جوانان قوم و خویش احوالپرسی آغاز کردم . این عزیزان خوشبختانه از قافله باز نمانده اند و در کنار خانواده و فرزندان هر یک برای زیبا کردن زندگی در تلاشند. نخستین گفتگو را با سروش شادمان عزیز که در بوشهر با کله ی مهندسی و مکانیکی همچون پدر خود حسن شادمان است، آغاز کردم. گفتگو با عظیم دهقانی عزیز نیز که همچون پدر دست به آبادی باغ و بوستان در دهستان بورکی زده است روان من را به روزگار کودکی پرواز داد. در چنبره ی الکترونیک که جهان را به گونه ی یک دهکده کرده است می توان از هر چهار پنج گوشه ی جهان عزیزان و همشهریان را صدا زد. از خوش شانسی نوروز امسال عظیم دهقانی در باغ شاداب و زیبای بُورِکی سرگرم کار بود. نمای تابلوی بزرگ هنرمند طبیعت گرای خوب بُورِکی محمد دهقانی (محمدِ کرم) در یکی از آلاچِیق ها من را به اندیشه واداشت و تابلوی زیبای این هنرمند به گفتگوی من و عظیم دامن زد.

عظیم عکسی از کار دلسوزانه پل جا به جا شونده ی شاعر دشت خشت سید طالب هاشمی با همکاری همشهریان را بر دره ی هرمز نشانم داد و بر خود بالیدم که هنرمندان دشت خشت خود جوش برای آسایش مردم و نگهداری از داشته ها دست به کار می شوند. آن گاه دوربین تلفن دستی را بر گستره ی باغ گشود و از کوه، درخت، کارهای ارزشمندی که در باغ صورت گرفته، بوی هنر می آمد و زندگی بخش بود. در کنار انبوه درختان باغ سکوهای سیمانی برای چادر زدن در روزهای نوروز ساخته اند. چند آلاچیق دلنواز به باغ زیبایی داده تا مسافران نوروزی برای دوری از دود اتومبیل های شهر ها بتوانند بر سر راه خود به بوشهر و شیراز، دمی آرامش داشته و از طبیعت زیبا لذت ببرند. در آن جا سُرسُره و اسباب بازی برای کودکان با رنگ های چشم نواز در لای درختان همراه با چند دستشویی بهداشتی برقرار کرده اند. اندیشه زیبا کردن باغ برای مسافران نوروز خود جوش است چرا که ایران را در درازنای تاریخ شهروندان آن ساخته اند. در فصل بهار و با فرا رسیدن نوروز مسافران از شهرهای دیگر به دهستان بورکی می آیند. یکی دو روز در روستا می مانند و راهی بوشهر و شهرهای شاخاب پارس و یا از بوشهر به شیراز می شوند. در کنار این باغ های سبز و شاداب آثار شگرف روزگار باستان قرار دارد. اما میراث فرهنگی که حالا نام گردشگری را نیز یدک می کشد غافل از این زیبایی ها است و در رسانه های استان هنوز دست به معرفی آن ها نزده اند. دهستان بُورِکی جایی است که زیبایی و سر سبزی آن هر دلِ شکسته ی روان پریشی را باز پروری کرده و شادی می دهد.

در جا به جای باغ های لیمو و نخل و انار و درختان زیبای دیگر نه تنها آواز پرندگان بلکه آرامش کوهستانی پیرامون آن نیز دلنواز است. رسانه های استانی یا نمی دانند یا نمی خواهند کمکی به روحیه شکسته شده از کرونای مردم کنند. در گوشه به گوشه ی باغ های بُورِکی، درختان با شیوه ی ارزشمند قطره ای سرسبزی و زیبایی به پیرامون داده اند. مسافران نوروزی می توانند در آن باغ های زیبا اُتراق کرده و با طبیعت دلنشین از درد های روزگار کرونایی کم کنند.

عظیم دهقانی با اندیشه ای خوب و زیبا از نسل با سوادی است که به یاری دولتمردان استان نیاز دارند تا به زندگی مردم در کنار باغداری خود بی مزد و منت شادی ببخشند. هنگامی که با دوربین تلفن همراه، همگام با عظیم دهقانی در باغ پرسه می زدم صدای آواز پرندگان از قبه ی نخل ها شیرین و دلنواز شنیده می شد و من را به یاد دوران کودکی انداخت. روزگاری که نان تیری و ماست و خرمای مادر همچون ستیغ کوه ساسانیان بُورِکی من را بر شانه ی تاریخ و افتخارات غرور آفرینِ می نشاند.

دغدغه این روزها و لحظات جنگ است و دیگر هیچ



جمیل رزمی: صدای زنگ دوچرخه رهگذری مرا به خود آورد، در کنار پیاده رو تاکسی کهنه و رنگ و رو رفته ای پارک کرده بود که صدای رادیوش بلند بود: و اینک مشروح خبرها؛

به گزارش خبرگزاری رویترز از نیمه شب گذشته ارتش روسیه طی عملیات ویژه ای وارد خاک اوکراین شد. راننده تاکسی که انگار درست متوجه خبر نشده باشد دست چروکیده اش را به سمت رادیو برد تا ولوم صدا را بلندتر کند، یک آن نگاه مان درهم گره خورد.

در این بین یک واژه ذهن مان را درگیر کرد«جنگ». گفت شنیدی؟ و من خیلی آرام گفتم بله و این تنها دیالوگ میان ما بود. مکثی کردم و برگشتم اما تاکسی رفته بود همان طور که به آرامی قدم برمی داشتم در این فکر بودم که رویای انسان خردمند را چه شد؟

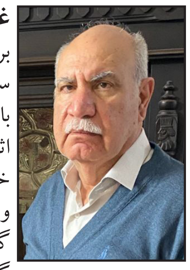
در این سوی دنیا در خاورمیانه که جهل مرکب حاکمیتی محض دارد، کسی از تفکر بنیادگرایی و سلفی گری گرفته تا داعش و طالبان و آدم هایی از این قماش توقعی ندارد. اگر از شب تا صبح در یمن کشتار کنند، در افغانستان کمربند انتحاری خود را در میان دانشجویان منفجر کنند، در عراق و پاکستان در میان نمازگزاران مسجد حمام خون راه می اندازند، باکی نیست.

اما چرا در سرزمین چشم آبی های متمدن، سرزمین خاک های بسیار حاصلخیز و پر خیر و برکت، چرا سرزمین رودهای پرآب دن، دن پیر، دانوب و تایمز، چرا در سرزمین انسان های هنرمند، ادیب با فرهنگ و اندیشه ورزی چون نیچه، گوته، شکسپیر، هوگو، داوینچی، چرا در سرزمین سمفونی های جادویی بتهون، موتزارت و شوپن هاور ، چرا...

اما پاسخی در خور برای آنها نمی یابم چرا که می بینم ارتش روسیه با همان پرچم رهایبخش منقش به داس و چکش شوروی بر تانک هایش مردم بی گناه را در خارکف، کیف آنگونه که درافغانستان هدف قرارداد به گلوله می بندد در واقع این روح جامعه جهانی است که هدف قرارگرفته است در حالی که طبل جنگ سالاران از هر سو نواخته می شود، پرچم های عزا بر سر در خانه ها نمایان می شود و در نهایت نتیجه ای که از این همه مقال می گیریم این است که در این واپسین روزها دیگر دغدغه من طرح همسان سازی حقوق بازنشستگان نیست، دیگر دغدغه من آزادسازی دریا از حصار غاصبان به اموال عمومی نیست، دیگر دغدغه من زمین خواری و کوه خواری و جنگل خواری نیست، دیگر دغدغه من تمرد و نافرمانی سایپا و ایران خودرو و از مصوبات مجلس و دولت نیست، دیگر دغدغه من دکل نفتی و انتصابات فامیلی و بازگشت ارز۴۲۰۰ تومانی نیست، دیگر دغدغه من آموزش بی سرانجام فرزندان سرزمینم نیست، دیگردغدغه من نبود مقطعی روغن و گوشت و برنج و مرغ نیست، دیگر دغدغه من تحریم و پایین آمدن قیمت نفت و بالا رفتن قیمت طلا نیست که هست البته که هست ... دغدغه من در این روزها و لحظات پایانی سال جنگ است و دیگر هیچ.

اکنون در جلو دیدگان مان تابلوی نازیبایی است که لاشخورها بر جسم انسانیت در جنگل توحش مدرنیته نشسته اند و نشخوارمی کنند تا انسان عصر هزاره سوم علیرغم همه پیشرفت های علمی و صنعتی خود همچنان خوی درندگی را با زیر پا گذاشتن اصول انسانی به نمایش بگذارد چرا که جهان در آستانه مهیب ترین رودررویی تاریخ قراردارد.

عید و تحویل سال نو در بندر بوشهر قدیم



غلامرضا شریفی خواه : مردم بوشهر در قدیم طی آداب و رسومی که از دیرباز برای آمادگی عید سال جدید معمول بود، کارهایی را انجام می دادند. در دهه های سی و چهل ابتدا خانه تکانی که دو هفته قبل از عید، خانه های خود را بعد از یک سال با شرایط سخت آن زمان، تمیز می کردند. ابتدا وسایل هر اتاق در حیاط گذاشته تا بر اثر تابش خورشید میکروب زدایی شوند و دیوارهای اتاق را با پیش (برگ درخت خرما) پاک و فرش ها با دو روش یا با زدن چوب بر آنها و یا عده ای قالی ها را بطور وارونه در خیابان پهن می کردند تا با عبور و مرور ماشین ها بر روی آنها خاکش گرفته شود، دیگر وسایل منزل نیز بعد از پاکیزه کردن و گردگیری در جای خود می گذاشتند. اینها همگی نشان از ورود میهمانی به نام بهار داشت.

برای شب عید باید رفت «سلمونی مشهدی اسماعیل» که من مشتری همیشگی او بودم. دکانش سر بازار آهنگریها، کنار عطاری میرزا احمد که رو به روی جیگر فروشی ممدابریم (آقای محمدابراهیم ارشدی زاده)، بود. وقتی که روی صندلی سلمونی می نشستی رو به بازار نظاره گر افرادی بودی که به رفت و آمد و یا به کاری مشغول بوده و تعدادی نیز که بیشتر از کارکنان اداره گمرک بودند به جیگر فروشی مراجعه تا صبحانه خود را میل کنند. آن زمان جیگر سیخی یک قرون و نان دانه ای سی شاهی و با دوغ خوشمزه و معروف (خالو ممد دوغی)، اسماعیل کامران در لیوان بزرگ دهن گشاد مخصوص دوغ، می ریخت و مشتریها می نوشیند. در سلمونی مشهدی اسماعیل (بوشهر مُد) قبلاً من موهایم مِکینه (ماشین اصلاح قدیمی) می زدم ولی به خاطر سال نو پدرم اجازه داد که موهایم گِسه (موهای بلند –زُلف) بذارم، دو نوع مدل مو بود یکی پهلونی و دیگری کُرنیلی. گفتم عامو صورت من چه مدل بهش میاد؟ گفت مدل موی پهلونی را باید زد بالا و کرنیلی موها فرق انداخت و یا از طرف راست و یا از چپ و به تو همان کرنیلی قشنگه، او در کارش اوسا و تمیزکار بود و در آخر که کارش تمام شد آیینه بهم داد و گفت خودت را نگاه کن. دیدم چقدر تغییر کردم و تو دلم گفتم ای جان! نمی دانم چرا انسان برای اولین بار که گِسه میذاره احساس بزرگی می کنه و بعد با کمی روغن زدن به موهام گفت مرخصی و من پنج قرون دادم و بیرون رفتم.

بعد نوبت حمام کردن در خانه شد، مادرم دیگ بزرگی مخصوص حمام تا نصفه آب ریخت و روی پریمز (پریموس) گذاشت و رفت. در حوضخانه حمام می کردیم، که در آن جا، چاه همراه بِکرک (چرخ چاه) و دول آب و یک حوض بزرگ بود.

پریمز اولین چراغ خوراک پزی بود که با نفت و تلمبه زدن روشن می شد که امروزه جایش اجاق پیک نیکی است. آب گرم با آب چاه مخلوط کرده و با گِل سرشور که از قبل کوبیده و خیس خورده بود سر را شسته و بدن هم با کیسه مخصوص حمام همراه آرد نخود زبر تمیز کردم و بعد از شستن کامل با آب چاه، مقداری هم آب شیرین روی خودمان می ریختیم.

حالا امشب تحویل سال نو می باشد، آن زمان سفره عید بزرگ و هر چه داشتیم علاوه بر هفت سین، چیزهای نوبر بهاره مانند طاره نخل، کنار محلی، کاهو، باقلا سبزو سبزه به همراه قرآن، آئینه و شمع، تخم مرغ آب پز رنگی و میوه و شرینی ها و تنقلات و شیرینی های خانگی مانند نان زرد و بی بی گلی در سفره وجود داشت. در هنگام تحویل سال نو که همه گوشمان به رادیو چوبی بزرگ که در اتاق پدربزرگ بود و صدای توپ پادگان نیروی دریایی (نیروی بحریه) که در کنار باشگاه ورزشی ایرانجوان رو به دریا و صدای فیدوس (آژیر) غُراب ها (کشتی های بزرگ) بود و چه قدر آن لحظهٔ اعلام خبر خوش سال نو لذّت بخش بوده است.

گرچه لباس ما بچه ها آن چنان هم کیفیتی نداشت ولی نو و رنگشان شاد بود و کمی گشاد و کفش ها بزرگ که با مقداری پنبه در جلو آن اندازه می شدند.

از خوشحالی موقع خوابیدن پوشیدنی ها کنارمون می گذاشتیم و کیف می کردیم. صبح روز عید، نان و چای شیرین خورده و خود را شیک کردم و با دوستم اصغری به طرف لوله خرابی (چرخ فلک دستی) حرکت کردیم. راهمان از میدون اَکبار در محله دهدشتی بود و پس از گذشتن از باسکول مشفقیان و کیچه های اطراف، وارد محیط لوله خرابی که میدون بزرگی بود شدیم، این دستگاه سمبل شادی و نشاط ایام نوروزی برای بچه ها بود. محل آن در کوی جبری که بعداً ترمینال مینی بوس داران خط برازجان شد. آن جا بازاری بود و هر کسی کسب و کاری راه انداخته، این چرخ فلک دستی از رنگ های مختلف و زیبا که با چرخیدن، بچه ها را به طرف خود جذب می کرد و بچه ها هنگام دور خوردن فریاد شادی سر می دادند.

هر ده دور یک قرون می گرفتند. همه خوردنی ها موجود بود و بازیهای یک قرون به چهار قرون معروف، مثلاً ظرف شیشه ای خالی بزرگ که مربوط به قرص های نعناع فترمه (بی پرمه) بود پر از آب می کردند و یک استکان کمر باریک در ته آن قرار می دادند و از بالا ده شاهی و یا یک قرونی می انداختیم داخل آن، اگر داخل استکان می رفت برنده چهار قرون می شدیم.

بازی دیگر صفحه دایره شکلی بود که شامل چند خانه رنگی که به وسیله عقربه در وسط آن می چرخانیدند و اگر نوک عقربه به طرف خانه هر کسی قرار می گرفت برنده واقعی بود. یک نفری هم که با میمون (شادی) خود بچه ها را با شیرین کاری خوشحال می کرد. یکی هم گاری خرکی داشت که دخترها و پسرهای کوچک سوار می کرد و تا پمپ بنزین می برد و می آورد و پول می گرفت. حتی چیزهای شانسی هم می فروختند. جوان ها در اطراف آن جا تیله بازی (تیرمایه بازی) به طور برد و باخت می کردند.

بازی دیگر مسابقه تخم مرغ بازی بود، که دو نفر سر تخم مرغ های آب پز خود را به یکدیگر می کوبیدند و تخم مرغ هر کسی که شکسته می شد بازنده بود.

مردم در روز اول عید بهترین غذاها را می خوردند خصوصاً مرغ با بلالیت (ویرمیشل) یا ماهی شکم پر با باقلا پلو و ترشی محلی و تربچه دسته شمعی بوشهری، عالی!

محل لوله خرابی بعد از آن جا به مکان دیگر اول خیابان مادر جنب مخزن آب سیمانی منتقل شد.

در همان روز اول عید عصر که من و اصغری به خانه برگشتیم طبق هر ساله در اتاق پنج دری آبوا (پدربزرگ) و بی بی (مادر بزرگ) می نشستند و همه اقوام به دیدن آنها برای عید مبارکی می آمدند و من به دوستم گفتم بیا عید مبارکی کنیم تا عیدی بگیریم ولی دوستم نیامد زیرا کمرو بود و خودم وارد شدم و از نفر اول شروع به دست بوسی کردم تا چند نفری مانده به آخر، عمه ام خاتون گره مینارش (نوعی روسری) باز کرد و یک تومان عیدی داد. خدا رحمتش کند و خوشحال به طرف اصغری آمدم که تا فردا صبح خرجش کنیم.

روزهای تعطیلات نوروزی با دید و بازدیدها سپری می شد تا روز سیزده بدر که مردم به طور چند خانواده ای و با همکاری یکدیگر با وسیله تاکسی هایی به رنگ سفید و سیاه و وانت پیکاپ (شورلت) از صبح زود به اطراف شهر که دیگر سبز و خرم بود به آغوش طبیعت به جاهایی مانند بهمنی، باغ ملا، تنگک، جفره علیباش، هلیله و ... می رفتند و با خوشی دور هم بودند و با بازی های بومی محلی تا عصر می گذراندند و بعضی ها هم چند روزی به شاهزاده ابراهیم برازجان برای سیاحت و زیارت می رفتند و هم چنان مثل یک خانواده با دوستی و صمیمیت در کنار هم خوش بودند. یادش بخیر.

نوروز سلطانی در بوشهر...

حسین شادکامی: اومدن موسم عید یه حس خوشی بید. تو خونه ها، محله ها و شهر همه در تکاپو و جنب و جوش عجیبی می افتادند. هرکسی از دل، دیده و بنیه خود عید را تعریف و تعبیر می کرد. عید هم سی ما تو خونه و محله یه شور و حالی دیگه داشت. محله ما اکثراً دریانورد (جاشو و ناخدا) بودند که در رفت و آمد با سایر کشورهای حوزه خلیج فارس با سوغاتی ها از انواع البسه هایی که برند بود و کمتر جایی درشهرها ی دیگر دیده می شد. از زیر پیراهن Capetan تا جاکت های Mantegol، BayFord، ارسی (کفش) BOT و Danlap پاتلون و کاپشن ها و شلوارهای Lee، Smak، Langler و پارچه های گل منگلی و ساده هندی و انگلیسی و انواع حلویات، چاکلت ها و شیرینی های MakanTash (در قوطی های فلزی) و قرص های بی پرمه هلندی، آبنبات نعنایی، حلوای لاری و کماچ بحرینی تا پته پریزه و ماچله باخود به همراه می آوردند.

آماده سازی رزق وسق داخل خونه ها از تک واتک تا شستشوی البسه ها و گرد گیری و جارو کشی همه توسط زن ها و بچه ها بود. هر کس به سهم خود به پیشواز عید، خودشون را آماده می کردند.

دیم (مادر) سی بوام گفته بود که گنجینه اطاق پنج دری را طبقه بندی کند تابرای کیسه های ۵۰ کیلویی شکر دندون قاطری، کیسه برنج چمپای هندی، حلب های ۲۰ کیلویی و گالن های ۴ لیتری روغن پنج گاو هلندی، شیر خشک Nedo، شیر عسلی، پنیر قوطی Karaft، صندوق چای المنیس، کارتن سس تماته و فلفل، چبریت گلدون و قیچی، انواع ادویه جات و تمر هندی و شیشه های شربت ویمتو و پرتقال جا باشد تا آنها را در طبقات بچیند. چلمسه ها در بلندی می گذاشت تا دست ما بچه ها کمتر به آنها برسد. گنجبنه ظروف چینی ها با خوراکی ها از هم جدا بود. لباس ها هم در صندوقچه ای که از چوب ساج ساخته بودند و کم کم جایش را به صندوق های فلزی رنگارنگ که جای جفت و قفل داشت، داد. بوام (پدرم) ای سفر یک جفت بوریایی دو لایه ای که نرم ، طیف و رنگی ، از بحرین آورده بود. دیم (مادر) بعد از خانه تکانی و رفت رو و کنار گذاشتن تک ها (حصیری که از برگ درخت خرما می بافتند) ، جفت بوریایی را کف اطاق مجلسی تازه سیمان کاری کرده بودیم پهن کرد و رویش چند تا پتو دو لایه دور تا دور انداخت و بالشت هایی که با روبالشتی های دور پرپری که به رنگ های صورتی و آبی و سبز بهاری کم رنگ که عکس طاووس و گل رز رویش نقش بسته و روش نوشته بود «صباح الخیر»، دور اطاق مجلسی تکیه به دیوار چید.

مجلسیمون مثل خونه خان ها شده بید. اطاق مجلسی ما بیش از شش طاقچه که با پرده های گل گلی رنگی پوشانده بود. که پشت پرده ها، پیچانه تشک ها، پتوها و بالشت ها و صندوقچه ها قرار می گرفت. دو تا گنجینه که یکی مخصوص ماچله و دیگری ظروف چینی و سه تا پنجره چوبی که مشرف به کوچه و حفاظ میله ای داشت که تو این ایام بوی نسیم بهاری از تو کوچه به داخل خونه می آورد.

دلم می خواست همسایه هامون هر چه زودتر می اومدن، برای دید و بازدید تا ما هم بتوانیم تو مجلسی بنشینیم و بازی کنیم و دلی از عزا درآریم. روزهای عید، بزرگترها با ما بچه ها مهربانتر از همیشه بودند، می بوسیدن روی ما را و نوازشمان



می کردند، عیدی می دادند و چشم خود را روی شیطنت بازی های ما می بستند. از گرفتن عیدی ها قلک های سفالی مان را پر می کردیم. هرچند که طبیعت رنگ عوض می کرد، بوی بهار توی محله، کوچه و خانه ها از درختان نارنج، ترنج، لیمو، گل یاس و سایر درختان که در سرای هر خانه نهال داشتند پر کرده بود و هر خانه ای بوی مخصوص می داد.

زن و مرد از بزرگ و کوچک با لباس های نو و قشنگ و گل منگلی خودشون ژیگول کرده،که مثل طبیعت رنگوارنگ شده بیدند، در رفت و آمد با چهره های بشاش و شاداب به دید و بازدیدها از همدیگر و عید دیدنی می رفتند.

معمولا این رسم و رسوم تا دو هفته ای ادامه داشت.

در ایام عید اگر هوا سرد می شد. دیم (مادر) همیشه برایمان این بیت شعر را می خوند: نوروز سلطانی دوصد کنده بسوزانید/ آمد نو زمستانی.

دو اتفاق ناگوار سال ۱۴۰۰



رضا نکیسا: بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بود
وین سیل دمادم که در این منزل خواب است.

در جهانی به مثابه دهکده هر اتفاقی در آنسوی گیتی ممکن است تاثیر مستقیم بر امنیت همگان داشته باشد. چنانکه کووید ۱۹ تاثیرش را در جهان خیلی سریع نشان داد.

وقتی که مفهوم دهکده جهانی را مارشال مک‌لوهان سال ۱۹۶۲ م. در کتاب کهکشان گوتنبرگ مطرح کرد، شاید کمتر کسی این حجم در هم تنیدگی کشورها را تصور می کرد. اکنون که جهان به مثابه دهکده‌ای است، اخبار، اتفاقات و تاثیرات آنی آن، خیلی سریع ممکن است همه را درگیر کند، و هر مساله‌ای در نقطه‌ای از جهان کل جامع بشری را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. پر واضح است که هر پدیده‌ای از چند زاویه می‌شود بررسی کرد، از جمله یکی تاثیر آنی آن رخداد است و دیگری تاثیر بلند مدت و پنهان آن، در اینجا می‌توان به دو اتفاق در منطقه اشاره کرد، یکی تصرف افغانستان و دیگری حمله اکراین، که آثار و تبعات این دو می‌تواند برای مدتهای طولانی گریبانگیر آن جوامع و حوزه‌های پیرامونی را بگیرد.

امروزه پرواز بر فراز افغانستان با چرخ‌های هواپیما پیامش سقوط انسانیت است، و این موضوعی نیست که وجدان خواب آلوده‌ای را نتواند بیدار کند، این واقعه مفهوم انسانیت را در توحشی مدرن، به رخ می کشد و آن را در دنیایی متمدن امروز بسیار گرانتر عصر نیاکان‌اش در اتفاقات جامعه بدوی جلو چشم همگان قرار داده است.

هراس و وحشت مردم اکراین از حمله هم میهنان قدیمشان و افغانها از توحش طالبان دو اتفاق ناگوار سال ۱۴۰۰ خورشیدی بود، که جان هر انسان آگاه و دردمندی را بدرد می‌آورد و روح‌اش را آزار می‌دهد.

یا مقلب القلوب والابصار یا مدبر اللیل والنهار یا محول الحول والاحوال حول حالنا الی احسن الحال

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول وسردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساپ: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

بدترین لحظات تاریخ ۱۴۰۰ برای جامعه ایران

سجاد بهزادی؛ دانش آموخته دکتری جامعه شناسی سیاسی



محمد فاضلی، جامعه‌شناس واستاد یار سابق دانشگاه شهید بهشتی مدتی پیش در صفحه توییتر خود بدون اشاره به موضوع خاصی نوشت: «یکی از بدترین لحظات در تاریخ هر ملتی می‌تواند لحظه یا دوره‌ای باشد که در آن دیگر هیچ کاری، هر قدر که دور از عقل سلیم و انتظار عامه مردم باشد، تعجب‌برانگیز نباشد. لحظه‌ای که در مقابل تعجب از هر کار ناشایستی، خلق الله بگویند: تو غیر از این انتظار داشتی؟»

سال ۱۴۰۰ هم پایان یافت. بدترین لحظاتی که دراین سال به قول این جامعه شناس فعال ایرانی، اگر چه دور از عقل سلیم بود اما مایه تعجب خلق الله نشد کم نبود. نویسنده این یادداشت تنها به برخی از آنها اشاره می کند.

بدترین لحظه تاریخ ۱۴۰۰ که دیگر مایه تعجب خلق الله نشد زمانی بود که در پدیده ای نادر، گزارشی از اتوبوس خوابی در پایتخت منتشر شد و رئیس شورای شهر تهران حداقل به جای هم دردی با مردم فقر زده جامعه گفت «این موضوعات حاشیه ای است ونمی خواهم به آن بپردازم.» دریغ از یک هم دردی خشک وخالی. جامعه نیز از این موضوع تعجب نکرد و در عبارتی حزن آلود بهم می گفتند مگر غیر از این انتظار داشتید!

بدترین لحظه تاریخ ۱۴۰۰ که دیگر مایه تعجب خلق الله نشد زمانی بود که تصادف زنجیره ای در کشور (جاده بهبهان)رخ داد. تعدادی از هم وطنان کشته و زخمی شدند؛ اما «ایربگ» هیچ کدام از ۵۰ خودرویی که که در این حادثه درگیر بودند باز نشد. پلیس هم از این موضوع تعجب نکرد و فقط خودروسازان را مورد شماتت قرار داد «تا کی می خواهید ارابه مرگ تولید کنید.» ... در نهایت خودروسازان هم زیر بار نرفتند و جامعه نیز از این موضوع تعجب نکرد و در عبارتی زهرآلود بهم می گفتند مگر از صنعت خودروسازی کشورغیر از این انتظار داشتید!

بدترین لحظه تاریخ ۱۴۰۰ که دیگر مایه تعجب خلق الله نشد زمانی بود که فرودست سازی نهادینه شد و فاصله طبقاتی در جامعه از زمین شد تا آسمان. طبقه متوسط سقوط کرد و ثروتمندان انباشت سرمایه بهم زدند. جامعه نیز از این همه فاصله طبقاتی و له شدن هم نوعان خود دیگر تعجب نمی کند و بهت آلود به هم می گویند که از این سیستم مگر غیر از این انتظار دارید!

بدترین لحظه تاریخ ۱۴۰۰ که دیگر مایه تعجب خلق الله نشد زمانی بود که انتصاب های فامیلی و درون حزبی کشور را فراگرفت. دامادها صاحب منصب شدند و آن بازنشسته ای که رئیس صداوسیما بود ناگهان مهم ترین هلدینگ وزارت نفت را دو دستی تقدیمش کردند. بیکاران جامعه هم فوج فوج بیشتر می شد و هرگز این نوع انتصاب و اشتغال در کشور تعجبی بر نمی انگیخت و جامعه بهم می گفتند مگر غیر از این انتظار داشتید!

لیست انتصاب های فامیلی منتشر شد ولی باز دیوار حاشا هم بلند بود. معاون اجرایی رئیس جمهوری می گوید: «انتصابات فامیلی در دولت مردمی و انقلابی فضاسازی رسانه‌ای است و ابدا در این دولت انتصابات فامیلی نداریم. اگر کسی مصداقی از انتصابات فامیلی دارد معرفی کند تا سریعا آن موضوع را رسیدگی کنیم.»

بدترین لحظه تاریخ ۱۴۰۰ که دیگر مایه تعجب خلق الله نشد زمانی بود که مرد ۴۰ ساله در شیراز خود و اعضای خانواده اش را کشت. این مرد پس از مرگ دخترانش، با ضربات چاقو همسر۳۹ ساله و خودش را نیز کشت.خبرگزاری ها نوشتند علت اصلی اقدام این مرد مشکلات مالی بوده است. جامعه این صحنه های وحشتناک را پیش چشم خود می بیند و دیگر از این مسائل تعجب نمی کند. مردم به هم می گویند با این وضعیت فقر و فلاکت مگر غیر از این انتظار دارید؟

امروز ایران در رتبه ۱۶۰ جهانی با ۷۵ دلار حداقل دستمزد ماهانه؛ پایین‌تر از عراق، بنگلادش و لیبی قرار دارد. دستمزد سالانه میانگین در ایران بر اساس شاخص برابری قدرت خرید در سال ۲۰۱۸، در حدود ۱۱ هزار و ۸ سنت بوده و دستمزد ساعتی ۴ دلار و ۸ سنت. این رقم بر اساس شاخص برابری قدرت خرید است. با این درامد کسانی که به کاری مشغول هستند، گرفتار افسردگی و نداری هستند؛ حساب بیکاران که دیگر معلوم.

بدترین لحظه تاریخ ۱۴۰۰ که دیگر مایه تعجب خلق الله نشد زمانی بود که دنیا به دنبال رسیدن به قله سرعت اینترنت و رقابت شدید در حوزه فناوری است اما مجلس انقلابی اجرای بی سر و صدای طرح صیانت و کاهش سرعت اینترنت و حذف شبکه های اجتماعی را در دستور کار خود قرار می دهد.

فاصله ایدوئولوژی و نگاه توسعه میان ما و دیگر کشورهای عالم در همین یک طرح هویداست، اما هرگز مایه تعجب جامعه نشد. مردم از هم می پرسند مگر از یک مجلس حداقلی و تک صدایی غیر از این انتظار می رود؟

بدترین لحظه تاریخ ۱۴۰۰ که دیگر مایه تعجب خلق الله نشد زمانی بود که مجلس انقلابی بودجه سال آینده را با نام تهاتر نفت بست و تصویب هم کرد. یعنی قرار هست دولت در سال آینده این ثروت ملی را مانند عصر حجر به افرادی بدهد تا آنها بفروشند و اینچنین پول وارد کشور شود. یادمان نمی رود که بابک زنجانی ها در همین بستر متولد شدند و کسب وکار و دلالی ها و رانت ها در همین سیاستگذاری های ناپخته شکل گرفت.

بدترین لحظه تاریخ ۱۴۰۰ که دیگر مایه تعجب خلق الله نشد گستردگی فساد در کشور است. دیگر آمارهای فسادها و رانت ها برای مردم عادی شده است و آنها وقتی خبر جدیدی از فساد در کشور می شنوند به هم می گویند از این سیستم مگر غیر از این انتظار دارید.

چه عاملی سبب گردید که ما در بدترین لحظه تاریخ خود قرار بگیریم و بسیاری از ما به همه این بدترین ها عادت کنیم؟آیا به قول کارل پوپر در کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» ما نیز همان جامعه ای نیستیم که با انفعال و بی تفاوتی خود مقدمات این جنایت ها و فسادها را در این لحظه تاریخ فراهم کرده ایم و سیستم تنها ابزار اجرای آن ها بوده است؟پرسش های زیادی از این دست وجود دارد که پاسخ به آنها علل گرفتار شدن جامعه ایران را در این وضعیت، روشن تر خواهد کرد.

به اعتقاد من ساختار امروز گرفتار نظریه «پنجره شکسته» است. از ابتدا شاید یک پنجره جامعه ناسالم بود اما چون کسی نگران آن پنجره ناسالم نبود و نظارتی هم بر ترمیم آن وجود نداشت، فساد گسترده شد و امروز بیشتر پنجره های قدرت و شاکله ساختمان قدرت، ناسالم هستند و مورد هدف فرصت طالبان، رانت خواهان و افراد ناکارآمد قرار گرفته است. باید پنجره های شکسته را با تعقل و برنامه ریزی علمی بازسازی کرد و اوضاع را سریع تر بهبود داد؛ قبل از آن که کل ساختارها فرو ریزد.

بهار

جعفر حمیدی

با آمدنت بهار را آوردی
آرامش جویبار را آوردی
هر جا که قدم نهاده‌ای گل رویید
سرسبزی مرغزار را آوردی

*

در پیرهنت، بهار پنهان کردی
بی تابی وصل یار پنهان کردی
از هر نفست چکان چکان گل می‌ریخت
موسیقی بی قرار، پنهان کردی

*

عید آمد و با بهار همسایه شدی
با لحظهٔ انتظار، همسایه شدی
با دفتر و با کتاب پیوند زدی
با این دل بی قرار، همسایه شدی

*

دیدم که به ناز بوسه بر عید زدی
صد ناز و ادا به سنبل و بید زدی
گلگشت تو، آفتاب را روشن کرد
صد طعنه به بارگاه ناهید زدی

*

با هر قدمت، عید مبارک بادا
با هر نفست، عید مبارک بادا
بادا بادا، هزار بادا بادا
در باغ دلت، عید مبارک بادا

*

سال نو و این جامه نو خوش بادا
سرو و گل و برنامه نو خوش بادا
خوش باش، بهار با شعف می‌گذرد
اندیشه و اندیشهٔ نو، خوش بادا

*

عید آمد و لب به شکر و قند زدی
صد سینهٔ دل شکسته را بند زدی
آذین بستی به کوچه و خانه و شهر
به هر چه نگاه خسته، لبخند زدی

*

گفتند بهار جانفزا، می‌گذرد
هر سختی و هر درد و بلا، می‌گذرد
اما به که گوییم که از کوچهٔ ما
کج تابی روزگار ما می‌گذرد

اسفند ۱۴۰۰

شهراد میدری



باران به حریرِ سبزه، گُلدوز شود
آلاله شکفته، آتش افروز شود
دل توی دلِ ترانه‌ها نیست که کی
از در برسد بهار و نوروز شود

*

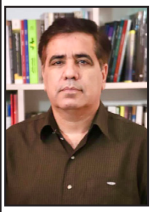
آورده نسیم، شعر ناب، اول صبح
رقصان گل و دل در تب و تاب اول صبح
بر گیس گلابتون هر پنجره ای
نم‌نم زده باران گلاب، اول صبح

*

پیش قدم سبزه ی تر، در بگشا
رقصان به نسیم خوش خبر، در بگشا
خیس از نم باران و خوش از نغمه ی صبح
برگشته عزیزت از سفر، در بگشا

سلامی و کلامی... یونس قیصی‌زاده

هنوز ایستاده و همچنان امیدوار!



سالی دگر هم بر ما گذشت و برگ دیگری از سال‌های عمرمان ورق خورد تا به سوی سال جدید گام برداریم.

همه این سال‌های سخت گرچه به تلخی در خاطرمان خواهد ماند، اما از این‌که هنوز امیدوارانه در حال جنگیدن با ناملایمات روزگار، از پا در نیامده و تسلیم سختی‌ها نشده‌ایم، به خود می‌بالیم و با این‌که زخم‌ها بر روان‌مان وارد آمده، اما سربلند و هنوز ایستاده به قرن جدید قدم می‌گذاریم.

سالی که گذشت سالی پر از حادثه و همراه با فراز و نشیب بسیار بود؛ مهم‌تر از همه این‌که عزیزانی را به‌خاطر مصیبت کرونا از دست دادیم و این نوروز جای خالی‌شان را در کنار سفره هفت‌سین باستانی، با دسته‌گلی و قاب عکسی زنده نگه می‌داریم. یاد این عزیزان سفر کرده گرامی و به نیکی باد.

در سالی که گذشت، کم‌رونق‌ترین انتخابات را از سر گذراندیم و با مایوس شدن شهروندان از روند انتخابات و صندوق‌های رای، بارقه‌ی امیدی برای اصلاح امور مملکت در دل آنها ایجاد نشد. ای کاش توجه بیشتر و اساسی‌تری به این مهم صورت می‌پذیرفت و مسوولین امر بدون توجه به علاقه و سلیقه جناحی، انتخابات رقابتی را رقم می‌زدند.

یک سال را به امید موفقیت مذاکرات و احیای برجام طی کردیم، اما افسوس که قدر فرصت ایجاد تفاهم دانسته نشد تا باز هم با انبوهی از مشکلات، سالی از سال‌های پرتکرار و پرفشار تحریم را به اتمام برسانیم و باز هم با تحریم وارد سال جدید شویم.

حقیقت این‌که آنچه گذشت، نه در شان مردم ایران بود و نه باب میل‌شان، و هر چه بود، سخت‌تر شدن روز به روز زندگی و کوچک‌تر شدن سفره ایرانیان را موجب شد.

تحمل این همه فشار از باب این بود که امید داشتیم و داریم به گره‌گشایی و رسیدن به تفاهم و رفع تحریم‌ها و رونق سفره‌ها وگرنه ادامه این روال در سال آینده نه به صلاح کشور است و نه در حد توان مردم.

ای کاش قدری به مشکلات و نابسامانی‌هایی که از هر جهت بر زندگی مردم باریدن گرفته بیندیشید، قدردان همراهی و هزینه دادن و تحمل آنها باشید و تمام تلاش خود را برای فراهم کردن یک زندگی حداقلی معمولی برای آنان به کار گیرید و اجازه دهید آنها نیز از روزگار بهره‌ای و از زندگی لذتی ببرند و سر به زیر در برآوردن نیازهای اولیه و عادی زندگی نباشند.

شرمندگی پدران و مادران ایرانی از ناتوانی تامین معیشت و برآورده کردن درخواست‌های معمولی فرزندان، بیکاری روزافزون و سردرگمی میلیون‌ها جوان ایرانی، فساد سازمان یافته، رانت خواری و حیف و میل ثروت و اموال کشور و تورم فوق العاده بالا و ... زیبنده کشور عزیز و غنی ایران نیست و چه بهتر که ادامه این سیر ناخوشایند افزایش روزافزون مشکلات را با در نظر گرفتن و اولویت دادن به منافع ملی و تفاهم و قبول برجام و عادی‌سازی روابط منطقه‌ای و ملایمت با جهان و تمرکز بر مسائل و نابسامانی‌های داخلی قطع کنید و به لطف الهی، این سال نو را برای مردم ایران به سالی نیکو و احسن تبدیل کنید.